

اتقلاب در قسطنطنیه

اقامت نموده پی در پی مدد بآنها میرسد .

سلطان حمید از شنیدن خبر ورود این اردو با یاستفانوس متوحش میشود ولی بعضی از اشخاص که در ظاهر با احرار بودند و در باطن با سلطان باو رابرت میدهند که این اردو اساس ندارد و جمعیت کمی هستند آنهم از مردم رجاله که هیچ قابل اعتنا نیستند و خود بخود متفرق خواهند شد سلطان هم باور کرده اعتنائی نمیکند . سلطان بعساکر ساخلوی استانبول که بافراد آنها وجه قابل داده شده نهایت اطمینان را دارد وهم تصور میکند جمعیت اتحاد محمدیه اورا خلیفه الله و اولی الامر میدانند و حفظ سلطنتش را بر خود واجب می شمارند بی آنکه بخاطر بیاورد این گفته را که : دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد .

بالجمله روز شنبه بیست و ششم ربیع الاول مقدمه اردوی متحرک بایاستفانوس رسیده شروع میکند با مبعوثین مجلس شورا و کسانی که از جمعیت اتحاد و ترقی در کارهای دولتی و ملتیی هستند بجواب و سؤال کردن مردم استانبول هم باقطراراه آهن پی در پی باستقبال اردوی متحرک میروند روز بیست و هشتم دولت قدغن میکند کسی بایاستفانوس نرود ولی مردم ممتنع نشده با نهایت شوق بمقری کوی که نزدیک است بایاستفانوس رفته آنجا مجتمع میشوند خواص و اشخاصی که کار مخصوصی دارند بهر وسیله باشد خودرا بایاستفانوس می رسانند نگارنده هم روز یکشنبه بیست و هفتم برای تماشا و ملاقات بعضی از رؤسای جمعیت که با من دوستی دارند بمقری کوی میروم با بعضی از رؤسا ملاقات کرده از خیالات باطنی آنها که خلع سلطان و تأدیب کامل نمودن از مرتکبین است واقف گشته بی نهایت مسرور میشوم که لطمه وارد شده بر آزادی عثمانیان باین حرکت غیورانه وطن پرستان جبران خواهد شد و چون عمده اطمینان محمدعلی شاه بامپراطور روس و سلطان حمید است و در غلبه سلطان حمید بر مشروطه خواهان عثمانی استبداد ایران هم قوتی میگیرد البته در این برکشت امر برای آزادی ایران هم نتیجه نیکو خواهد بود و پشت استبداد ایران شکسته میشود بهر حال بانهایت خوشحالی مراجعت میکنم هنگام مراجعت در یکی از کوچه های مقری کوی دو نفر طفل هفت ساله را میبینم که بازی میکنند و لباس مکتبی پوشیده اند

فصل نهم

از لباس من و رفیق من میشناسند ایرانی هستیم بعد از گذشتن من بترکی میگویند شاه ایران پیس است میبرسم برای چه میگوید چونکه حریت بملت نمیدهد از ذکاوت و عقل این طفل دهقانی تعجب کرده پیش خود میگویم اینست نتیجه خیانت بملت که انسان را درد دنیا حتی دردهات عالم آنهم نزد اطفال هفت ساله رسوا مینماید رو بطفل کرده میگویم اگر اینطور است پس عبدالحمید هم پیس است میبینم رنگ صورتش برافروخته شده بدستش اشاره میکند بدو نفر قراول که کمی فاصله در یک قراولخانه کشیک میکشند و میگوید آهسته باش اینها میشوند از این احتیاط بموقع او بیشتر بر عقل و هوش او آفرین گفته روانه میشوم بالجمله روز دوشنبه بیست و هشتم ربیع الاول روزنامه هلال از طرف جمعیت اتحاد و ترقی بطبع میرسد و شرایط خلافت اسلامی را در آن درج کرده سیات اعمال عبدالحمید را بیاد مردم میآورد و هیجان غریبی در خلق ظاهر میشود معلوم است مقدمه خلع سلطان میباشد.

فردای آنروز از طرف دولت روزنامه توقیف میشود و اداره اش را میندند از این توقیف میتوان احساس قوتی در طرف عبدالحمید کرد و دانست که بمخالفت خود با جمعیت اتحاد و ترقی باقیست بعلاوه شخصی از رؤسای فرقه احرار نزد نگارنده آمده از حال حاضر از او میپرسم میگوید افسوس که بی نتیجه ماند میگویم چرا میگوید سلطان دانست جمعیت اردو کم است و اهمیت بآنها نداد و جیبی هم قرار شده بدهد و آنها را راضی نماید برگردند چون بقول اوفی الجمله اطمینان داشتم بینهایت افسرده گشتم و گفتم اگر این اردوکاری از پیش نبرده برگردد کار آزادی عثمانیان زار است.

فصل دهم

فتح ترکان جوان و خلع سلطان

سه روزنه تنها من در حال تحیر هستم بلکه روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه سکوت و سکوتی در تمام خلق فرمانرواست حتی جراید نمیدانند چه بنویسند اغلب جراید بواسطه مبهم بودن اوضاع طبع نمیشود زیرا اطمینان از عاقبت کار ندارند و از طرف ملاحظه دارند از آن طرف اردوی متحرک نقشه اجرائیات را برای صبح شنبه و عصر جمعه کشیده است بسه ملاحظه یکی آنکه کار جمع آوری و اتفاقشان با مراکز داخلی از اشگری و کشوری تمام شود وقت لازم است دوم آنکه اگر پیش از جمعه شروع بعملیات نمایند رسم سلامتیق (۱) روز جمعه برهم میخورد و نمیخواهند برهم بخورد سیم آنکه منتظرند روز جمعه برای رسم سلامتیق که عساکر هر سر بازخانه در سرای یلدوز جمع میشوند و سر بازخانهای خود را خالی مینمایند عساکر منصور بروند جاهای آنها را تصرف نمایند بی آنکه اصطکاک و خونریزی شود.

بهر حال در این سه روز هیچ اقدام نمیکند و با اقدامات اساسی سری امرار وقت مینمایند صبح جمعه باز رفیق عثمانی من از فرقه احرار آمده بطور قطع میگوید اردوی متحرک مراجعت خواهد کرد و کار با سلطان باصلاح تمام شد نگارنده برای کسب خبر صحیح بیرون رفته یکی از رابطهای جمعیت اتحاد و ترقی را دیده میبرسم چه شد و کار بکجا رسید محرمانه میگوید همین امشب تمام خواهد شد میگویم آیا در کار اردوستی حاصل شده است میگوید حاشا فردا صبح شروع خواهد شد صبح فردا صدای توپ شمارا از خواب بیدار خواهد کرد این خبر موجب مسرت گردیده امیدواری کامل حاصل میشود در این حال ورقه فوق العاده بدست میآید که از طرف محمود شوکت پاشا بتوفیق پاشا صدراعظم نوشته شده حاصل مضمون آنکه این

(۱) نمار روز جمعه که سلطان بجامع میآید

فصل دهم

اردو برای مجازات دادن بد کاران آمده شنیده میشود بعضی بیخبران میگویند ما قصد خلع سلطان را داریم و باینواسطه حضرت خلافت پناهی میخواهند امروز بمسجد برای نماز جمعه نروند این خبر قطعاً کذب است و قصد سوئی نسبت بذات شاهانه نیست البته رسم جمعه را از دست ندهند و بدون تقویت وقت امر کنید این بیان نامه را طبع و نشر نمایند صدراعظم هم ورقه را بنظر سلطان رسانیده و اهر فوری بطبع و نشر آن صادر نموده سلطان هم باور کرده بنماز جمعه خواهد رفت سخن سری را از شخص بصیر شنیده بودم بیان نامه را هم خواندم و گفتم آفرین بر این عقل و دانش و حسن تدبیر که تا دم آخر مدعی را خواب کرده نمیگذارند بفکر چاره روزگار سیاه خود بیفتند نه مثل ما مردم که تمام قوه فکریه و تدابیر دفاعیه خود را در مدافعه از استبداد ایران بایرادات زبانی و طرف کردن مدعیان بر گذار مینمودیم .

خلاصه سلطان میرود بنماز جمعه عساکر ساخلو تمام در سلام جمعه حاضر میشوند سربازخانها خالی میگردد در حینیکه سلطان مشغول نماز است قسمتهای اردوی متحرك بیسر و صدا دسته دسته بهر سربازخانه وارد شده آنها را تصرف نموده چون بعد از ظهر عساکر بر میگرددند بسربازخانها مینیند همه را گرفته اند عساکر فاتح آنها را خلع سلاح مینمایند و آنها که از دادن اسلحه امتناع میکنند بسر عساکر که وزارت جنگ باشد روانه میشوند این کار بی صدا و ندا تمام میشود فقط اندک تشویش در مردم رخ میدهد و چند دقیقه دکاکین بسته میشود ولی چون عقبه ندارد دوباره باز میشود و در همین حال سرای یلدوز مقارن مراجعت سلطان بقصر خود محاصره سخت شده احدی را نمیگذارند بسرای رفته خبری بسطان برساند اردوی متحرك هم کارهای خود را بامر اکز داخلی و سفرای خارجه تمام کرده شب شنبه اردو را باطراف تقسیم نموده قرار دادند از صبح شنبه حکومت نظامی در تمام استانبول و اطراف برقرار گردد .

عساکر ملی سرعساکر را تصرف میکنند و یک یک سربازخانها را میگیرند مگر دوجا و دائره محاصره سرای یلدوز را تنگ مینمایند .

فتح ترکان جوان و خلع سلطان

سلطان و هیئت دولت امیدواری که دارند بدو قتلہ (۱) است یکی داش قتلہ و دیگر قتلہ سلیمیه که در این دو قتلہ تهیه کافی دارند و از عساکر موافق با خود در این دو قتلہ زیاده تراز جاهای دیگر میباشد و در قتلہ سلیمیه دوازده توپ مسلسل دارند تصور میکنند اگر کار سخت شد چون موقع آن قتلہ طوری است که بشهر استانبول مسلط است شهر را بتوپ میبندند در اینصورت اجانب مداخله خواهند کرد و کار باصلاح تمام میشود .

اتفاقا شب آن روز یکی از ضابطان که کلید توپها نزد او بوده متذکر میشود شاید فردا باین توپها بخواهند از عملیات اردوی متحرک جلو گیری نمایند محض خدمت بملت کلیدها را برداشته فرار میکند در سربازخانه مزبور چون موقع میرسد از آن توپها استفاده نمایند مینیند بی کلید است و مأیوس میگرددند .

این قضایای بیک اوغلی است و اما استانبول صبح شنبه اول آفتاب در استانبول صدای توپ و تفنگ بلند میشود عساکر منصور داخل شهر میگرددند تمام شهر را میگیرند دکاکین بسته میشود سرعساکر را تصرف مینمایند و یک یک مراکز را میگیرند تا میرسند بیاب عالی جمعی از عساکر متهم و جمعی از مستبدین بیاب عالی پناه برده اند عساکر منصور حمله میکنند آنجا را بگیرند از طرف مستبدین بآنها شلیک میشود آنوقت بیاب عالی توپ میبندند و با مختصر زد و خورد و کشته شدن جمعی از دو طرف آنجا را هم تصرف مینمایند محصورین بعضی مقتول شده بعضی فرار کرده بعضی دستگیر میشوند در اینموقع یک توپ شربل که پهلوی کلوب عسکریه و مقابل سفارت ایران گذارده شده بیاب عالی گلوله میبارد بواسطه رسیدن یک گلوله بشر بنلها مخزن توپ آتش گرفته جمعی که اطراف توپ هستند کشته میشوند و عمارت های اطراف را تا مسافت دوردست آسیب زیاد میرساند شیشه های در و پنجره سفارت ایران هم خورد میشود بعد از تصرف بیاب عالی کار جنگ در شهر استانبول تمام میشود و لکن صدای توپ و تفنگ از بیک اوغلی بلند است یکدسته چهار صد نفری از جوانان کم تجربه سلانیکلی حمله میکنند بداش قتلہ بعد از مختصر زد و خورد از طرف قتلہ بحیله بیرق امان بلند میشود

فصل دهم

که جوانان را نزدیک یاورند همینکه میروند قتلہ را بگیرند یکمرتبه از بالا شلیک کرده جمع کثیر از جوانان کشته میشوند و بالاخره عساکر با تجربه میرسند و با ضرب توپ کار را بر قتلہ نشینان تنگ کرده قتلہ را تصرف میکنند و هر کس در آن است با استثنای معدودی همه کشته میشوند قتلہ سلیمیه را هم تصرف میکنند و دیگر مراکز را میگیرند و همه جا بدست اردوی متحرک آمده تا شب کارها تمام میشود فقط باقی میماند سرای یلدوز که در حال محاصره است .

در این روز یکفرع عامه بسر در تمام استانبول دیده نمیشود مگر جلو سر نیزه عساکر که با ضرب و شتم شدید آنها را بمحسب میبرند و اغلب اعضای انجمن محمدی طرفداران خلافت پناهی میباشند و همچنین از نزدیکان سلطان و از رؤسای خفیه سلطانی که سالها واسطه انواع بدبختی برای خلق بوده اند پیوسته گرفتار شده بمحاکمه عسکریه فرستاده میشوند ؛ اغلب اعدام میگردند در این دو روز هیچیک از جرائد طبع نشده ادارات جرائد توقیف است روزیکشنبه طرف صبح جریده صباح بیان نامه نشر میدهد که امروز ساعت چهارم مجلس مبعوثان و مجلس اعیان در ایاستفانوس منعقد خواهد شد و مذاکرات مخفی خواهد بود در نتیجه مذاکرات در دو مجلس در ایاستفانوس روز دوشنبه مجلس مبعوثان در استانبول در محل خودش منعقد میگردد و روز دوشنبه از طرف مخمود شوکت پاشا اعلان میشود دکاکین را باز نمایند و مردم بشغل و کار خود پردازند دکاکین باز میشود مردم بانهایت آسایش بکار خود میپردازند و ساعت بساعت بر تنگی محاصره سرای یلدوز افزوده میشود اخدی را نمیگذارند یلدوز وارد یا از آنجا خارج گردد بدیسی است در اینصورت سلطان بکلی از اوضاع شهر بی خبر است چه رسد باوضاع مملکت چیزی که بگوش او از هوا رسیده است صدای توپ و تفنگ دوسه روز بوده که باز از کیفیت و نتیجه آن بی خبر است و تصور نمیکنم سلطان حمید در تمام عمر خود ایامی از این چند روز سختتر گذرانیده باشد چه هر ساعت مرگ را در برابر چشم خود مشاهده مینماید روز دوشنبه مجلس که منعقد میشود میفرستند ضیاء الدین شیخ الاسلام و امین فتوی را در مجلس حاضر مینمایند هیئت وزراء و رئیس مجلس اعیان هم حاضر است از شیخ الاسلام استفتاء میکنند بصورت

فتح ترکان جوان و خلع سلطان

ذیل وجواب میگیرند .

(صورت استفتاء عین ترجمه)

چه باید کرد با امام المسلمین اگر مخالفت کند با شریعت و بسوزاند کتب دینی
را و بیهوده مصرف کند بیت المال را و بی سبب بکشد و حبس کند و تبعید نماید رعیت
خود را و مرتکب هر گونه مظلومه بگردد و مخالفت کند قسمی را که یاد نموده و باعث
شود فتنه بزرگ را میان مسلمانان و جنگ و جدل میان مسلمانان بیاندازد بعلاوه که
خلع او در اغلب بلاد اسلامی اعلان شده باشد و او اعتراف بخلع خود نکند چنانکه
اخبار صحیح بر آن دلالت دارد پس آیا بر اولیای امور خلع زید مذکور از امامت و عزل
او از سلطنت یا اقاله نمودن او خصوصاً اگر محقق شد که در بقای او ضرر عظیم است
و در خلع او صلاح ظاهر جائر است یا خیر .

شیخ الاسلام جواب مینویسد (میشود) کتبه الفقیر السید محمد ضیاء الدین
عفی عنه و بعد از صدور جواب هیئتی از مجلس معین گشته میرود بسرای یلدوز سلطان
خلع او را از سلطنت ابلاغ مینماید رئیس این هیئت اسعد پاشا است هیئت در اول
ورود یلدوز بر میخورند بیکدسته از سربازان ساخلوی و از آنها رخصت گرفته وارد
سرای میشوند جواد بیک باش کاتب (منشی حضور) سلطان آمده میبرد برای چه
آمده اید رئیس هیئت سبب آمدن خود را باو میگوید جواد بیک میخواهد داخل قصر
شود در قصر بسته است بسیار در را میکوبد تا باز میکنند داخل شده پشت در قریب
سی نفر غلام سیاه مستحفظ ایستاده و عبدالحمید در سالون عمارت موسوم به
(تسلیط کوشک) میباشد چون هیئت وارد سالون شده با سلطان مواجه میشود عبدالحمید
ردنکت سیاهی در بردارد و با حالت اضطراب کنار میز تحریرش ایستاده پسر کوچکش
عبدالرحیم در کنار او میباشد سلطان پیش آمده میبرد برای چه کار آمده اید
اسعد پاشا قدم پیش نهاده سلام نظامی داده میگوید مطابق فتوای شیخ الاسلام
ملت شما را از سلطنت خلع کرد عبدالحمید از شنیدن این خبر متوحش میشود
ولکن خودداری نموده میگوید این تقدیر خداست اما حیات من و ساکت میشود
اسعد پاشا میگوید ملت حیات شما را ضمانت میکند عبدالحمید حالا میگوید ولی بعد

چه میکنند من با برادرم (۱) سی و سه سال مدارا کردم و گذاردم اوزندگانی کند قداسوافندی یکی از اعضای هیئت میگوید ضمانت میکنیم که خطر برای شما نباشد عبدالحمید کجا باید منزل کنم اسعدپاشا - مانمیتوانیم جواب این حرف را بدهیم چونکه بمادستوری داده نشده است عبدالحمید - میخواهم درسرای چراغان (۲) بمانم و لکن چون پرنس صلاح الدین آنجا ساکن است نمیتوانم با او باشم او از سرای چراغان برود و سرای را بمن واگذارد غیر از این مطلبی ندارم فقط تنی چند خدمتگزار بمن واگذار کنند هیئت باو اطمینان میدهد که خواهش او را بر آورند بالجمله هیئت مراجعت نموده شرح واقعه را بمجلس میگوید و صدای زنده باد سلطان محمد خامس از مجلس بلند شده هیئتی از مجلس نزد سلطان محمد رشاد خان رفته تبریک سلطنت باو میگویند .

روز سه شنبه ۷ ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و هفت (۱۳۲۷) سلطان محمد - رشادخان بمجلس آمده رسم تحلیف بجای میآورد شهر را زینت مینمایند شب چهارشنبه چراغانی عالی میکنند و در همان شب پس از گذشتن چهار ساعت عبدالحمید را با سی نفر از اهل و عیالش در قطار راه آهن با عده ای مستحفظ بریاست فتحی یک سالنیک میفرستند آنجا محبوس میشود و سرای یلدوز را تصرف مینمایند و دولت بی پایانی بی خون دل نصیب ملت عثمانی میگردد در همان وقت نگارنده با همسفر خود در قایق نشسته بتماشای چراغانی دریائی میرود هنگام مراجعت که میخواهد در اسکله سرکچی پیاده شود یک کشتی کوچک بی چراغ در تاریکی و بآرامی از قایق ما میگردد بطوریکه قایق بخطر غرق نزدیک میشود و زود خود را دور میگردد این کشتی است که سلطان حمید را در سرکچی پیاده کرده براه آهن سالنیک میرساند طوری کشتی مزبور ساکت و آرام است که بدان میماند کسی در آن نیست و این تستر برای اینست که مبادا فتنه ای برپا شود .

(۱) مراد سلطان محمد خامس است که بجای عبدالحمید مینشیند .

(۲) سرای چراغان همان سراست که چند سال سلطان مراد در آن محبوس بود

فتح ترکان جوان و خلع سلطان

در این مقام مناسب است بحال جاریه های حرم عبدالحمید و شرح زندگانی آنها اشاره کنم رسم سلاطین عثمانی این بوده دخترهای ماهروی بسیار در حرمسرای خود بعنوان جاریه نگاه میداشته وسیله عیش و عشرت آنها بوده اند و چون سلطان ازدنیا میرفته جاریه هارا در سرای مخصوص منزل میداده اند و کسی نمیتوانسته آنها را نکاح نماید چنانکه زوجات پیغمبر را بعد از رحلت او کسی از امت نمیتوانسته است بحباله نکاح خود در آورد سلطان راهم اولی الامر خلیفه الله و امیر المؤمنین میدانند بنا براین همه وقت يك جمع از دختران جوان در ناز و نعمت بزرگ شده و در سرای تربیت گشته محبوس و از لذت بشری محروم میمانده اند تا ازدنیا بروند در زمان سلطان حمید پاشاهای معتبر و اشخاص متمول که وسیله برای تقرب بسطان میجسته اند هر يك چند نفر یا یک نفر دختر نیکو روی را تربیت نموده و علم ساز و نواز و رموز عشوت و ناز بآنها میآموخته سالی یک مرتبه روز معینی جاریه های تربیت شده را تقدیم سلطان مینموده اند سلطان آنها را ملاقات و هر کدام را پسند میکرده برای خود اختیار مینموده است باین ترتیب که جاریه های صف در معبر سلطان میایستاده اند سلطان در حالتیکه دستمال الوانی در دست داشته از آنها میگذشته و بنظر دقت بآنها نظر میکرده یکی دو مرتبه میآمده میرفته بالاخره دستمال را بجانب یکی از آنها که پسندیده میشده میانداخته است همه او را تبریک میگفته اند او خانم میشد و باقی خدمتگزار میگشته اند گاهی هم از آن جاریه ها که پسند نشده اند بر حال دولت و شاهزادگان که مورد مرحمت او بوده اند بخشش میکرد و بر او حلال میبوده چنانکه بيك مورد آن در جلد اول این کتاب در فصل ۲۳ اشاره شده در موقع خلع سلطان در سرای یلدوز جمعی از آن جواری هستند از جمله کارهای بزرگ که در این تبدیل سلطنت اتفاق میافتد این است که جاریه هارا آزاد میکنند بخیال خود بهر کس بخواهند شوهر نمایند و این بدعت در سرای سلطنت موقوف میگردد .

فصل یازدهم

اوضاع ایران پس از انقلاب عثمانی و احوال مهاجرین

واما تأثیر انقلاب عثمانی و خلع سلطان حمید در دربار ایران چون محمد علی شاه بسلطان حمید نظر داشت و امیدوار بود او بساط آزادی را به طریق باشد برچیند و مساعدتی باستبداد او بنماید بعد از موفقیت ملت عثمانی و خلع سلطان حمید او مأیوس میگردد چنانکه چشم بیگانگانی را هم که از دیرزمان بنقطه ترکیه دوخته است و آنجا را لقمه لذیذی برای خود تصور میکردند غبار میگیرد و وصول بشاهد مقصود را برای خود دور میبیند مخصوصاً دولت روس از این حادثه نگران میگردد زیرا این انقلاب برای هیجان افکار آزادیخواهان روس اسباب قوی خواهد بود و لکن تأثیر این حادثه در ایران بالطبع از تمام ممالک بیشتر است زیرا هر دو بیک مرض مبتلا هستند و بینهایت تأسی بعوارض و حوادث یکدیگر مینمایند اما چیزیکه موجب ملال است محصور بودن تبریزیان میباشد که اردوی شاه بریاست عین الدوله اطراف تبریز را محاصره نموده راه آذوقه را بروی مردم بسته و کار ارزاق در تبریز بسختی کشیده است مجاهدین گیلان هم کاریکه کرده اند آنجا را آرام نگاهداشته اند و از روی اصول مشروطیت کار میکنند دولت هم صلاح خود را در آن قسمت چنان دیده که بسکوت بگذراند و تمام قوای خود را صرف آذربایجان نماید اگر آنجا تسویه کرد که گیلان هم بالتبع مطیع خواهد شد و اگر نشد و تبریزیان پیش بردند که همه جای ایران هم رنگ آذربایجان خواهد شد باین واسطه کار تبریزیان سخت شده و صدای ناله و گرسنگی ایشان بلند گشته است روس و انگلیس که خود را اولی بتصرف در امور داخله و خارجه ایران میدانند وقت را غنیمت شمرده از محمد علی شاه باز کردن راه آذوقه را بروی تبریزیان خواستگار میشوند بیبانه تبعه خارجه که در آنجا هستند و مردم بی طرف شاه شش روز از آنها مهلت میخواهد و مقصودش اینست بلکه در آن شش روز

اوضاع ایران پس از انقلاب عثمانی و احوال مهاجرین

تبریزیان تسلیم گردند روز وعده میگذرد و شاه بوعده وفا نمیکند سفرای روس و انگلیس بدر بارهای خود اطلاع میدهند که شاه مخالفت قرارداد کرده و دولت قرار میدهند از طرف امپراطور روس مقداری آذوقه بتبریز فرستاده شود دو بیست نفر سالدات همراه آن ارزاق بتبریز برود که اگر عساکر شاه خواستند جلو گیری نمایند بقوه قهریه ارزاق را بگرسنگان برسانند این خبر در تبریز و تهران منتشر شده مردم غیور آذربایجان میبینند زحمت بی اندازه و خونریزی بسیار آنها در دست آخر تمام هدر خواهد رفت و آنچه را که برای حفظ آن جان و مال و عرض خود را داده اند برایگان از دستشان میروند اینست که آخر درجه غیرت و فتوت خود را بروز داده مستقیماً بامضای انجمن ایالتی و ستارخان سردار ملی تلگرافی بشاه مینمایند باین مضمون (با وجود گرسنگی و تنگی آذوقه رضا بمرک داده از بی قوتی هلاک میشویم و راضی نیستیم قشون اجنبی بخاک مقدس وطن ما تخطی نماید) این تلگراف که بشاه میرسد با اصول اخبار خلع سلطان و مظفریت ملت عثمانی و ترسناکی فوق العاده شاه از این حادثه و هم مقارن این احوال روز پنجشنبه غره ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و هفت ۱۳۲۷ دوسفیر دولت روس و انگلیس با لباس رسمی نزد شاه رفته با دو نفر مترجم با حضور وزیر خارجه و اظهار میدارند ما دو نفر نمایندگان رسمی دولتین بر حسب مأموریت فوق العاده که از طرف اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطور روس داریم حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب شده لایحه رسمی دولتین را پیشنهاد مینمائیم.

(صورت لایحه)

نظر باینکه سلاطین بایکدیگر موافق مقام اتحاد و دوستی همیشه بایستی صلاح یکدیگر را حفظ نموده روز بروز روابط یگانگی را تجدید کنند چون مدتی است بواسطه اغتشاشات ایران و تمنای ملت برای اعاده مشروطیت کراراً یادداشت و مراسله بحضور اعلیحضرت برای نصیحت فرستادیم تماماً بی نتیجه ماند و امروز تمام ایران و ایرانیان اعاده مشروطیت را تمنا دارند برای اعاده نظم و آسایش اعلیحضرت را متذکر میسازیم که امروز تمام حیثیت سلطنتی از مقام اعلیحضرت متزلزل است فقط چیزیکه باقی است همان معاهده ترکمان چای است که فقط تأیید سلطنت ایران در

فصل یازدهم

دودمان عباس میرزا در عهد دولت بهیه روس میباشد نزدیک است آنهم از میان برود لهذا برای مراعات تمام جهات مقام منیع سلطنت اعلیحضرت همایونی اجرای مواد ذیل را رسماً خواهانیم :

(۱) اعاده مشروطیت و افتتاح پارلمان با اجرای قانون اساسی که در مجلس سابق وضع شده است بدون کسر مادهٔ ازمواد آن .

(۲) تغییر کابینه وزراء خصوصاً صدراعظم و امیر بهادر و نصیحت میکنیم اعلیحضرت را که آنچه در این مدت بر ما معلوم شده تمام اغتشاشات ایران بواسطه سوء افکار اینها بوده خیلی خوب است که مادام العمر با آنها ملاقات نفرمائید شما وزرای عاقل عالم دارید که آنها را مصدر امور نمائید .

(۳) عفو عمومی کلیه مقصرین پلٹیکی و ما هم از طرف ملت میتوانیم اطمینان بدهیم که باین چند نفر وزیر که تا بحال اسباب مخالفت بین دولت و ملت بوده تعرض نمایند و از آنها بگذرند

(۴) اعاده اشخاصی را که تبعید شده و بممالک خارجه رفته اند .

(۵) در صورت افتتاح پارلمان و انتخاب و کلای ملت هر نوع کمک و همراهی لازم شود یا استقراضی دولت ایران بخواهد حاضریم بتصویب مجلس شورای ملی بدولت ایران کمک نمائیم .

عجالتاً آنچه از صورت و مفاد لایحه مزبور بدست نگارنده آمده این است که نوشته شد شاید بعد از این عین آن بدست آید و درج گردد .

از یکطرف سفرای دو دولت در تهران این اقدام را مینمایند و از طرفی عساکر بحریه انگلیس در بوشهر پیاده میشوند و عساکر روس بحدود شمالی از گیلان و خراسان و آذربایجان ورود مینمایند و دوهزار نفر سالدات از سرحد جلفا گذشته وارد تبریز شده راه تبریز را بجلفا میکشایند و ارزاق را بشهر میرسانند درست است که گرسنگان تحصیل روزی میکنند ولی ورود عساکر اجنبی شیشه دل‌های غیرتمندان آنها را در هم شکسته نه استطاعت جنگیدن دارند و نه میتوانند خود را راضی کنند بعد از اینهمه خسارت مالی و جانی حالا محکوم عساکر اجنبی بگردند :

اوضاع ایران پس از انقلاب عثمانی و احوال مهاجرین

بالجمله ورود عساکر روس بتبریز در همه جا بینهایت موجب پریشان خیالی
ملیون میگردد و مسلم است که چون از طرف دودولت بشاه قول داده اند اگر موافقت
کند آنهاهم ملت را از تعرض بشاه و درباریان باز دارند در اینصورت برای جلو گیری
ملت از تعرض بشاه خاصه که از طرف اصفهان بختیارها و از طرف رشت اردوی سپهدار
مصمم حرکت بتهرانند و نزدیک است کار تهران يك طرفی بشود لهذا بدون داشتن يك
استعدادی در ایران نمیتوانند این تعهد را بنمایند بهر حال مقارن ورود عساکر
روس بتبریز اردوی عین الدوله بامر شاه متفرق میشود و فرمانده عساکر روس بتوسط
حکومت ملی تبریز و امیدارد سنگرهای مجاهدین را خراب کنند و اردوهای ملی
ترك صلاح نمایند آنهاهم ناچار قبول میکنند در این احوال اردوی ملی رشت بسرداری
معز السلطان میرزا عبدالحسین خان بطرف طهران حرکت نموده وارد قزوین میشود
حاکم قزوین را که میرزا ابوالقاسم خان نوری است گرفته برشت و بدیاری عدم میفرستند
اسلحه و ذخیره دولتی را تصرف کرده میرزا مسعود شیخ الاسلام را که ریاست و
آقائی مسلم در قزوین دارد و از طرفداران شاه است میکشند بحر العلوم رشتی را که
جزو کارکنان شاه است و ازو کلای مجلس اول بوده اینک از تهران عازم رشت است
در راه مقتول میسازند کاظم آقای صاحبمنصب قزاقان را تیرباران مینمایند و بعد از
تصرف قزوین و تسویه کار آنجا مصمم رفتن تهران شده يك منزل از قزوین بیرون
میروند در بار متزلزل میشود و از طرف دولتین روس و انگلیس رسولی میآید نزد
فرمانده اردوی ملی که نباید بجانب تهران حرکت نمائید و باید ترك صلاح کنید
ولی جواب میشنود که تا مجلس دائر نگردد و عساکر اجنبی از خاک ایران خارج نشوند
ما ترك صلاح نخواهیم نمود فقط کاری که میکنند اندکی با احتیاط و طمأنینه حرکت
مینمایند سکوت مفرطی در تهران و تمام ولایات حکمفرما میشود مشیر السلطنه و
امیربهدار از کار دور میشوند شاه کامران میرزای نائب السلطنه را روی کار آورده
کابینه را تشکیل میدهد که هم تقاضای دولتین را پذیرفته باشد و هم رشته کارها از
دست خودش خارج نگردد چه کامران میرزاعمو و پدر زن او است اما چند روز زیادتر
طول نمیکشد که از طرف دو سفارت بشاه گفته میشود نایب السلطنه بموجب قانون

فصل یازدهم

اساسی نمیتواند متصدی وزارت شود و خلع او را میخواهند نایب السلطنه خارج میشود کابینه وزراء را سعد الدوله تشکیل میدهد بطریق ذیل :

سعد الدوله وزیر خارجه و رئیس الوزراء فرمانفرما وزیر داخله ناصر الملك وزیر مالیه که بعد او را از اروپا احضار نمایند بنیابت او امیر نظام همدانی مباشر امور مالیه میگردد مشیر الدوله میرزا حسن خان وزیر عدلیه مستوفی الممالک وزیر جنگ مؤتمن الملك میرزا حسین خان وزیر علوم میرزا نظام الدین خان مهندس الممالک وزیر معادن و طرق و شوارع کابینه باین ترتیب تشکیل مییابد و هیئت ازمیان ملیون انتخاب میشود که با کابینه وزراء در کار انتخابات و افتتاح مجلس کار کنند با تصرفی که در نظامنامه انتخابات میشود .

بهر حال اگر چه بحقیقت استقلال ایران در تحت نفوذ دو دولت همجوار نابود شده و تمام مقاصد آنها حاصل گشته و اینک عساکر روس و انگلیس در خاک ایران تصرفات حاکمانه میکنند ولی باید انصاف داد که ماملت هم بواسطه بی علمی و نفاق فوق العاده و خودپسندی بیجا که داریم مشکل است بتوانیم گلیم خود را بزودی از گرداب حوادث در آوریم و این حرکات روس و انگلیس اولاً بملاحظه آلمان است که مبادا نفوذی در ایران حاصل نماید و ثانیاً بملاحظه عثمانی است که در اینحال موقعیت ملت بخلع سلطان و استحکام اساس سلطنت مشروطه شاید بتواند کمی هم بایرانیان بنماید و ایرانیان هم شاید توسلی بآنها حاصل کنند چنانکه در اوائل همین جلد از کتاب باین مطلب اشاره نموده ایم .

خلاصه عجالة اوضاع داخلی ایران بظاهر سر و صورتی پیدا کرده و جنگ وجدال آرام گرفته همه انتظار دارند در غره رجب هزار و سیصد و بیست و هفت (۱۳۲۷) مجلس در بهارستان تهران دایر گردد و مشغول مرمت نمودن خرابی های بهارستان میباشند از گوشه و کنار هم شنیده میشود اینها همه اسباب چینی است برای اغفال ملیون و متفرق ساختن اردوهای مجاهدین مجلس باز نخواهد شد و اگر هم بشود بصورتی خواهد بود که بزودی خودش برهم بخورد باید انتظار داشت در ظرف این ماه اوضاع تهران چه شود و بکجا منتهی گردد ناصر الملك در پاریس است وزارت مالیه را

اوضاع ایران پس از انقلاب عثمانی و احوال مهاجرین

قبول نکرده و بایران نرفته است و شاید این مطلب سبب شود باز تغییری در کابینه تهران بشود شاه از باغ شاه بسطنت آباد رفته و بظاهر کارها را بوزراء تفویض نموده است که از روی قانون اساسی کار کنند و در برابر مجلس که قرار است باز شود مسئول بوده باشند.

و اما وقایع استانبول در این ایام سلطان محمد خامس بعبادت قدیم شمشیر میندند و این رسم باید در مزار ابی ایوب انصاری باشد که از مزارهای معروف استانبول و نزدیک است بقلعه مخروبه معروف بیزانس سلطان میرود بمزار ابی ایوب و در جامعی که آنجا واقع است نماز میخواند و بعد از نماز در مزار ابی ایوب حاضر شده یکی از اولاد چلی نواده مولانا جلال الدین رومی شمشیر بکمر سلطان میندند و این روز روزی است که تمام جلال و جبروت دولت عثمانی بمردم نموده میشود اؤدو طرف راه عبور سلطان از سرای سلطنت تا مزار مزبور خلق برای تماشا حاضر میشوند و بقیمت گزاف د کاکین و خانها و مکانهای مهیبا شده برای اینکار را اجاره مینمایند و تمام استانبول و نواحی آن و مخصوصاً راه رفتن و باز آمدن سلطان را زینت میکنند در این روز بر حسب دعوتی که از مسافرین اجنبی بتوسط سفرای دول مینمایند

نگارنده هم دعوت شده جزو مسافرین اجنبی در مکان مخصوص در سرا پرده بی جلال و جبروت سلطنت عثمانی را تماشا میکند شرح وقایع این روز همه نوشتنی است ولی چون از موضوع کتاب خارج است یک چیز را که بچشم من جلوه کرده مینویسم و آن توجه قلبی عموم مردم است بجانب سردار نامدار فاتح محمود شوکت پاشا که اکنون رشته امنیت مملکت در دست او است و با کمال قدرت حکومت نظامی را در عمارت سر عسکر برقرار نموده متهمین را محاکمه مینمایند آنها را که بزانت حاصل میکنند رها میکنند و آنها را که محکوم باعدام میشوند بدون ملاحظه شأن و مقام اعدام مینمایند و آنها را که محکوم بحبس میشوند بحبس میفرستند.

محمود شوکت پاشا در کابینه وزراء داخل نشده ترفیع رتبه برای خود نخواسته مرسوم و مواجت برای خود معین نکرده و باین سبب در قلوب عامه وقع عظیم یافته است خصوصاً که قسمت عمده خرج اردوی مثيرك را هم او داده است.

در این روز این سردار نامی پیش روی موکب سلطانی بر اسب قوی پیچکر

فصل یازدهم

سوار اطراف او از سوار و پیاده خالی است و منفرداً عبور مینماید و از دو طرف معبر صدای شادمانی از دست زدن و زنده باد گفتن بفلک بلند است بلی عبدالحمید ثانی بعد از سی و سه سال جلوس براریکه سلطنت اول مبعوض ملت عثمانی میگردد بواسطه خیانت و محمود شوکت پاشای بغدادی گمنام اول محبوب ملت عثمانی میشود بواسطه خدمت .

بازگردیم بر سر شرح حال خود در این ایام بواسطه ورود عساکر روس بتبریز و مداخله نمودن آنها در امور داخلی مملکت و رفته رفته ظاهر شدن پلتيك در بار ایران حواس وطن پرستان ایران فوق العاده پریشان است زیرا معلوم شده شاه و درباریان قصد مشروطه دادن بملت را ندارند فقط بملاحظه پلتيك اجانب و حفظ صورت و بهانه مداخله یدست روس دادن اعلان مشروطیت را نموده اند و روسها وانگلیسها باین بهانه که ما توسط کردیم شاه اعلان مشروطیت داد و شرط کرده ایم که ملت هم تجاوز بحقوق او نکند پس باید جلوگیری از حرکات مجاهدین بنمائیم مداخله تام در کارها مینمایند حتی کابینه وزراء و حکام ولایات باید بتصویب آنها باشد چنانکه سعد الدوله را بریاست وزراء و وزارت خارجه آنها نصب مینمایند بواسطه اینکه قول داده است مقاصد آنها را انجام بدهد و برگردانیدن عساکر روس را از تبریز موکول کرده اند بامنیت آذربایجان و رسیدن يك حاکم مقتدر که آنها قبول کنند بتبریز و بعد از گفتگوی بسیار علاء الدوله را که اکنون در برلن است قبول کرده اند بحکومت تبریز برود و تبریزیان و ایرانیان خارج هم محض قطع سخن اجانب و برگشتن عساکر اجنبی قبول نموده اند علاء الدوله بآذربایجان برود علاء الدوله هم از برلن بهتران حرکت مینماید که از آنجا برود بتبریز در این احوال انگلیسها عسکری را که در بوشهر پیاده کرده اند خارج میکنند و اظهار مینمایند که چون امنیت در بوشهر موجود است حاجت بیودن عساکر خارج نیست ولی روسها بر تجاوزات و مداخله نامشروع خود در تبریز و خراسان پی در پی میافزایند حتی آنکه شروع میکنند بساختن بناها برای محل اقامت خود و در خراسان در جنگ وجدلی که میانه آزادیخواهان و مستبذین واقع شده مداخله کرده بمستبذین کمک میدهند و جمعی از آزادیخواهان

اوضاع ایران پس از انقلاب عثمانی

را میکشند و این حرکات روس بضمیمه انقلاب دربار و آشکار شدن تقلب شاه و درباریان درخصوص اعلان مشروطه دادن و برگشتن عین الدوله و اردوی اوبتهران و تهیه و تدارک نمودن شاه در سلطنت آباد برای مقابلی و جلوگیری از مجاهدین و آزادیخواهان فوق العاده حواس همه را پریشان نموده خاصه که از تلگرافات هم در تهران جلوگیری مینمایند و اخباری را که مفید بحال ملت است و منافی اغراض آنها نیگذارند منتشرشود در این حال انجمن سعادت هم بزحمت افتاده اعضای آن که از دوسه نفر کارکن باقی فعالیتی ندارند خسته شده اند بعلاوه لطمه بزرگی هم در این حال بانجمن میخورد که نزدیک است اساسش برهم خورده بدرود زندگی را بگوید و شرح آن اینکه مستبدین از ایرانیان استانبول که از انجمن دل خوش نداشتند پیوسته درصدد تخریب انجمن بودند در اینوقت که درباریان بقوت اجانب بایک اعلان مشروطیت بی اساس از عملیات آزادیخواهان جلوگیری میکنند در اینجا هم میخواهند بهمین بهانه انجمن را برهم زده این وسیله را که برای رسانیدن اخبار مجامع و مراکز ملی است از دست ملت بگیرند لهذا بنای بدگویی و بد نویسی را نسبت بانجمن سعادت میگذارند در اینحال با اینکه نگارنده کمتر بانجمن سعادت میروم میبینم اگر اقدامی نکنم و کمکی بنگاهداری انجمن ننمایم برهم خواهد خورد و برهم خوردن انجمن سعادت چون در خارج استانبول اهمیت بسیار دارد موجب سستی کار ملتیان خواهد شد.

لذا چند روز پی در پی بانجمن سعادت رفته سعی میکنم بلکه اجزاء را دلگرم نموده ننگذارم در انجمن سستی حاصل گردد روز هفتم شهر ربیع الثانی یکهزار و سیصد و بیست و هفت (۱۳۲۷) در خان والده در حجره هاشم آقای ربیع زاده جمعی از تجار محترم از ملت خواهان منور الفکر را جمع کرده فواید انجمن سعادت و اهمیت آنرا بیان کرده بالاخره نه نفر از میانه آن جمع انتخاب میکنیم که مجمع خصوصی داشته باشیم و نظامنامه تازه‌ئی برای انجمن سعادت بنویسیم انتخاب اعضاء را تجدیدکنیم انجمن را نگاهداریم که از حملات بد خواهان متلاشی نگردد زیرا که خود انجمن تاب مقاومت در مقابل آنها ندارد.

فصل دوازدهم

تجدید حیات انجمن سعادت

انتخاب شدگان برای ادای وظیفه انجمنی تشکیل میدهند و ریاست آنرا بنگارنده واگذار مینمایند در هفته چهارم رتبه منعقد میشود نظامنامه مجدد برای انجمن سعادت نوشته میشود و از هر گونه مساعدت بانجمن و اعضای آن دریغ نمیشود بواسطه وجود این انجمن تحریکات مستبدین و حملات آنها بانجمن سعادت بی نتیجه میماند و اعضای دلسرد شده انجمن باز دلگرم میگرددند و بکار میپردازند مستبدین از جمله کارها که کرده اند این است که بعضی از اعضای انجمن سعادت را با خود یار کرده اخبار انجمن و مضمون تلگرافات را از هر کجا میرسد فوراً بسفارت ایران میرسانند و بتهران خبر داده میشود و این مطلب برای خرابی کار ملیون در داخله خطرناک است زیرا که مراکز ملیه اغلب بتوسط انجمن سعادت تلگرافاً از مقاصد همدیگر مطلع میشوند و ناامنی انجمن سعادت خیانتی بزرگ است بملت.

بهر حال بعد از اطلاع بر این اوضاع در کمال جد و جهد بدون هیچ ملاحظه از ناامنی انجمن جلوگیری میشود و دفتر انجمن بدست اشخاص امین سپرده میشود و نگارنده بعنوان ریاست جمعیت حامی انجمن سعادت در تمام کارهای انجمن دخالت مینماید انجمن منظم میگردد و موجبات تسریع و صحت جریان امور فراهم میشود اعضای انجمن را مجبور میکنم خانه مخصوص اجاره کنند و از تنگنای اطاق منحوس خان والده در آیند و این کار بزودی انجام میگردد و در اینحال بمرکز ملیه ایرانی در اروپا تلگراف میشود که برای تشکیل مرکز سیاسی ملی از هر کجا مأموری بفرستند و در یکی از شهرهای اروپا مجمع مهمی تشکیل شده در باب خلاصی از جنگال روس و انگلیس و روس پرستان دربار ایران فکری بمائیم از بعضی مراکز جواب مساعد میرسد و بالاخره با یکی از اعضای فعال انجمن صحبت میدارم که مسافرتی پاریس و

تجدید حیات انجمن سعادت

لندن نموده رجال مشروطه خواه را که متفرق هستند جمع کرده مرکز را تشکیل بدهیم این مطلب در انجمن سعادت مطرح میشود و رأی میدهند نگارنده و آن عضو بمصارفی که از انجمن داده شود سفری تا پاریس و لندن نموده مراجعت نمائیم در موقعی که ما مهیای مسافرت هستیم ابوالحسنخان (۱) معاضدالسلطنه با میرزا محمد علیخان تبریزی معروف به تربیت که از مشروطه خواهان و از معروفین آذربایجان است وارد استانبول میشوند بجهت ورود آنها و کسب اطلاع از اوضاع ایرانیان در پاریس و لندن و آگاهی از خیالات آنها چند روزی در حرکت ما تأخیر میشود و بالاخره پس از چند مجلس صحبت و اطلاع بر احوال رفقای متفرق شده رفتن خود را بی فایده دانسته و صلاح چنان دیده میشود که باز قدری در استانبول بمانیم و با رفقای تازه وارد شده کار کنیم بلکه بشود بعضی از رفقا را از قبیل مخبر السلطنه و احتشام السلطنه که در برلن هستند با استانبول بیاوریم و باز مرکز را اینجا قرار دهیم معاضد السلطنه را داخل انجمن نموده ریاست انجمن را باو میسپاریم و اداره انجمن را وسعت میدهیم ارتباط آنرا با مراکز ملی که در استانبول هست مخصوصا با مرکز جمعیت اتحاد و ترقی زیاد میکنیم و بهمت چند نفر از تجار ایرانی جریده فی موسوم (بسرش) در استانبول تأسیس میشود میرزا علی اکبرخان دهخدا محرر روزنامه صوراسرافیل را که میخواسته است روزنامه صور را در برلن دائر کند و موفق نشده و اینک با استانبول آمده است مدیر و سر محرر روزنامه قرار داده آنچه که صلاح امروز ملت ایران است بواسطه آن جریده نشر داده میشود نگارش بعضی از مقالات آن را هم نگارنده بعهد

(۱) ابوالحسن خان از مردمان غیرتمند ایران از مشروطه خواهان است در جنگ مسلمان وارمنی در بادکوبه درسته مأمور سیاسی دولت ایران بوده و آنجا غیرت ملیت خود را در خدمت با ایرانیان آشکار کرده چون مردی زحمتکش و بیماحظه است روسها از مأموریت او خوش نبوده اند معزول شده در اواخر دوره اول انقباد پارلمان در تهران یکی از اشخاصی بوده که بحسن طلب هیئت نافذ مجلس مبعوثان برای کسر معبوثان تهران انتخاب بوکالت شده و از تند روان محسوب بوده بعد از بیبازمان مجلس در سفارت انگلیس تهران تحصن جسته با اروپا رفته است .

میگیرم جریده مزبور دائر میشود .

در این ایام خرابی دربار ایران بحد کمال میرسد و دروغ بودن مواعید شاه و درباریان آشکار میشود نزدیک است برای ملیون یاس حاصل گردد زیرا تمام امیدواری آنها بقوای جنوب و شمال ایران بوده یعنی قوه بختیارها در اصفهان و قوه آزادیخواهان در رشت و قزوین که تصور میشده آنها بزودی خود را بتهران خواهند رسانید و محمد علی شاه را خلع نموده پسرش را بجای او نصب خواهند کرد و ریشه فساد را از دربار مملکت خواهند کند ولی نشر اخبار دروغ اعلان مشروطیت آنها را از کار انداخته و در اصفهان و رشت چراغان میکنند و این اغفال بی نهایت موجب ملالت کسانی میشود که یقین دارند اعلان دربار دروغ است و برفرض صحت هم مشروطه که روس و انگلیس از برای ما گرفته باشند هیچوقت حاجت مملکت را رفع نخواهد کرد و اگر نمری داشته باشد برای سیاست خود آنها خواهد بود و چاره استخلاص ایران از چنگ سیاست اجانب غیر از خلع محمد علی شاه و تبدیل سلطنت نمیشد .

بالجمله ظاهر شدن سیاست شاه در اعلان بی اساس حکومت ملی وسست شدن قوای ملی در مرکز خراب نمودن روسها سنگرهای مجاهدین را در تبریز و حمایت کردن آنها از شاه و مستبدین طرف شدن قشون روس و مستبدین در مشهد با مشروطه - خواهان و کشته شدن جمعی از ملیون بمساعدت روسها تأثیر عظیم در قلوب مردم نموده موجب هیجان فوق العاده میگردد و از نجف اشرف هیئت رؤسای روحانی (که در اینوقت آقای سید عبدالله بهبهانی هم پس از اعلان مشروطیت بی اساس از محلی که در نواحی کرمانشاهان در تحت نظر بوده آزاد گشته به نجف رفته جزو هیئت رؤسای روحانی است) مصمم شده اند بایران بروند و پیاس حفظ دین و مذهب مجاهدین ایران را بمدافعه با قوه استبدادی که جلب کننده عساکر اجنبی بایران شده است ترغیب نمایند .

این خبر بانجمن سعادت میرسد و از انجمن بهمه جای ایران و بتقاط خارج که محل اجتماع ایرانیانست اطلاع داده موجب هیجان ایشان میگردد .

تجدید حیات انجمن سعادت

رؤسای روحانی که رئیس کل آنها آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است از نجف حرکت نموده مقدمه آنها بکاظمین میرسد .

در این ایام از جمله اخباری که موجت تشویش خاطر مشروطه خواهان شده یکی اینست که قشون روس مد تیریز که میخواستند مجاهدین را خلع سلاح کنند بخیال افتاده اند ستارخان و باقرخان را توقیف نمایند بپناه اینکه راه جلفقارا آنها سبب خرابی شده اند و باید خسارت بدهند و بالاخره آنها را بمیل محمد علیشاه سیاست نموده آب چشمی از مشروطه خواهان بگیرند ستارخان و باقرخان اضطراراً در شهبندرخانه عثمانی در تبریز پناهنده میشوند محمدعلی بیگ شهبندر عثمانی آنها را باجمعی از رؤسای مجاهدین پناه داد ماهم در استانبول بتوسط طلعت بیگ نائب رئیس مجلس شورای ملی عثمانی و دیگر رؤسای جمعیت اتحاد و ترقی اسباب استحکام تحصن آنها و حمایت عثمانیان را از ایشان فراهم میکنیم دولتین روس و انگلیس بر عثمانیان سخت میگیرند که متحصنین را از شهبندری تبریز خارج نمایند وزیر خارجه عثمانی رفعت پاشا هم بملاحظه رعبی که از اجانب دارد و بواسطه اینکه از روسها زن گرفته و نمیخواهد زنش دلشکسته شود خواهش دولتین را در این باب پذیرفته قرار داده اند شهبندر عثمانی ستارخان و باقرخان و برداشته باستانبول بیاورد این خبر در تبریز تأثیر بسیار بد نموده است و بدو سبب موجب ناامیدی مشروطه خواهان گشته یکی آنکه برای آنها در خلاصی از فشار تضییقات پناهگاهی باقی نماند و دیگر آنکه عموم مشروطه طلبان هر کجا باشند ناامید میگردند این است که از طرف انجمن سعادت نگارنده مجدانه اقدام نموده بمساعدت احمد رضا بیگ رئیس مجلس شورای ملی عثمانیان اسباب تأخیر حرکت آنها را فراهم می آوریم تا عاقبت کار تهران معلوم گردد .

خلاصه مجاهدین از طرف گیلان در قزوین قوای خود را جمع میکنند و مهبای حمله بتهران میگردند و از طرف اصفهان هم بشرحی که خبرنگار انجمن از اصفهان مینگارد و خلاصه آنرا در ضمن مطالب درج مینمایم بختیارها رو بتهران میروند خوانین بختیاری با یکدیگر اتفاق نداشتند و باین واسطه نمیتوانستند قوای خود را جمع آوری

فصل دوازدهم

کنند علی قلیخان سردار اسعد بعد از آمدن از پاریس و وارد شدن بختیاری اسباب اتحاد و اتفاق بنی اعمام را با یکدیگر فراهم میکند و غیر از چند نفر که در تهران جزو مستخدمین شاهند و از موافقت نمودن آنها مأیوس است مابقی را متفق میسازد مخصوصاً با غلامحسین خان سردار محتشم که بریک قسمت بزرگ بختیاری ریاست مینماید و مورد ملاحظه است در پشت قرآن عهدنامه نوشته هر دو مهر کرده قسم میخورند باهم مخالفت نکنند ولی باز دست فساد داخل شده سردار محتشم بعهد خود وفانکرده مخالفت مینماید باوجود این سردار اسعد اعتنائی بمخالفت سردار محتشم ننموده با فرزندان خود و یک هزار و پانصد نفر سوار و پیاده وارد اصفهان میشوند در اینوقت یک هزار و پانصد سوار و پیاده بختیاری هم در تحت ریاست نجفقلیخان صمصام - السلطنه در اصفهان حاضر بوده این سه هزار نفر بختیاری در خارج شهر اصفهان اردو میزند و از هر جهت لوازم مسافرت را فراهم میکنند مهبای حرکت بتهرانند که خبر اعلان مشروطیت از تهران رسیده روحانیان اصفهان مخصوصاً کسانی که باطناً طرفدار استبدادند این مطلب را بهانه کرده بمتفرق ساختن اردو اقدام و اصرار مینمایند اختلاف میان خوانین و مخصوصاً مخالفت سردار محتشم هم بخیالات آنها قوت میدهد قنصل روس و انگلیس هم جداً منع میکنند که اردوی بختیاری رو بتهران برود انجمن ایالتی اصفهان هم که مرکب از مردم سست عنصر بیخبر است بدسیسه مستبدین باور میکند مشروطه داده شده حاضر میشود برای برهم زدن قوای ملی و برای مشروطه دروغی چراغان میکند و جشن میگیرد اردو از خارج شهر بشهر مراجعت نموده قدری هم متفرق میشوند در اینحال دولتیان از طرف اصفهان خاطر جمع شده بنای تحکیم را میگذارند بی اطلاع رؤسای بختیاری و انجمن ایالتی حاکم و نائب الحکومه برای اصفهان تعیین می کنند و امر مینمایند بختیارها اصفهان را تخلیه کرده بخانهای خود بروند میرزا جواد خان سعدالدوله وزیر خارجه و رئیس الوزراء در جواب تلگرافات انجمن ایالتی اصفهان تهدید میکند و مستبدانه جواب میدهد کم کم آتار دروغ بودن اعلان مشروطه ظاهر گشته از طرف مجاهدین تبریز و رشت و قزوین و از مراکز خارجه ملبون بر رؤسای بختیاری اطلاع داده میشود که اشتباه کرده اند در تهران مشروطه

تجدید حیات انجمن سعادت

داده نشده است و آنچه گفته میشود مبنی بر سیاست و اغفال ملت است رؤسای بختیاری میبینند اگر اندک مسامحه کنند عاقبت وخیم برای آنها خواهد داشت بعلاوه آنکه در تمام دنیا بدنام شده مورد ملامت واقع میگرددند کمیته سری انجمن سعادت هم بعد از مداخله نمودن قشون روس در تبریز و خراسان مسلك صلح طلبی خود را تغییر داده رستگاری را در تصفیه نمودن تهران و خلع محمد علی شاه دانسته بمجاهدین اصفهان گیلان تعلیمات سخت در ملاحظه نکردن از اجانب و گوش ندادن بسخن قنصلوهای روس وانگلیس و حمله نمودن بتهران میدهد و از مراکز مهم آزادیخواهان ایرانی که در قفقاز و غیره است نیز مجاهدین تشویق میشوند بحمله نمودن بتهران حجج اسلام نجف هم در صدور احکام شرعی دقیقه فروگذار نمیکنند این اسباب همه جمع شده سبب میگردد که رؤسای بختیاری دو مرتبه مشغول جمع آوری قوای خود میشوند سردار اسعد در تاریخ بیست و هفتم جمادی اولی هزار و سیصد و بیست و هفت ۱۳۲۲ با هزار نفر در اصفهان ضیاء السلطان پسر سردار اسعد با پانصد نفر از فریدن سالار حشمت - مرتضی قلیخان - منتظم الدوله هژیر السلطنه - عزیزاله خان و جمعی دیگر از خوانین محترم در رکاب سردار اسعد بطرف تهران حرکت میکنند روز پنجم جمادی الثانی منتظم الدوله و ضیاء السلطان از راه نیز اوارد قم میشوند متولی باشی قم که نهایت قدرت را در قم دارد در مشروطه اول او را بواسطه اوقاف قم بمحاکمه بتهران آورده اوقاف و تولیت را از او گرفتند و خانه نشین شد در هنگام تسلط محمد علی شاه یعنی در استبداد صغیر باز او را تولیت داده بر سر کل آورده اند در این وقت بخود آمده از روز غلبه ملیون ترسناک گشته بتوسط انجمن سعادت تلگرافی بحجج اسلام نجف کرده اظهار مشروطه خواهی و انقیاد نموده است و در جواب با او امر شده بالردوی بختیاری که بم قم وارد می شود همراهی کند از این جهت او و مردم قم در ورود بختیاری پذیرائی میکنند خوانین خلج هم که از محترمین قم هستند هر چه میتوانند مساعدت نموده رؤسای بختیاری را از خود ممنون مینمایند و انتظام قم و نواحی آن از طرف بختیارها بآنا سپرده می شود سردار اسعد روز هفتم جمادی الثانی خود وارد قم میشود و اردوی او روز هشتم خلق قم بازارها را بسته از اردوی بختیاری استقبال مفصلی میکنند .

در هنگام حرکت اردوی بختیاری از اصفهان از طرف سفارت روس و انگلیس بقونسولهای خود در اصفهان امر میشود نگذارند اردو رو به تهران برود و قنصل مزبور سردار اسعد را ملاقات نموده حاجت میدارند و میگویند ما مطالب شما را انجام میدهیم و واسطه اصلاح کار میگردیم، شما حرکت نکنید سردار اسعد جواب میدهد ملت نمیخواهد شما واسطه اصلاح کارش باشید با وجود این از تهران امر مؤکد بقنصولها میشود که جلوگیری نمایند اینستکه یک مجلس هر دو قنصل شکراله خان معتمد خاقان را که در اینوقت از طرف ملت و از طرف بختیاری در اصفهان مشیر و مشار امور است ملاقات کرده میبرسند مقصود خوانین از حرکت تهران چیست معتمد خاقان جواب میدهد خوانین چهار مطلب دارند که باید شاه انجام بدهد (۱) تبعید خانین درباری (۲) تسلیم قوای نظامی بوزیر جنات مسئول (۳) تصرف نکردن در مالیه مملکت (۴) افتتاح فوری پارلمان این قوه ملی میرود در تهران توقف مینماید تا این چهار مقصد انجام بشود و قنصل بمعتمد خاقان قسم داده قول شرف میگیرند که خوانین قصد دیگر ندارند یعنی قصد سلطنت معتمد خاقان جواب میدهد قطعاً آنها در این خیال نمیباشند قنصولها میگویند اگر مطلب همین است ما تقبل انجام آنرا مینمائیم معتمد خاقان جواب میدهد ملت نمیخواهد شما دخالت در اصلاح کار او بنمائید قنصولها میگویند ما ما مؤریت داریم حرکت آنها را مانع شویم معتمد خاقان جواب میدهد بنویسید روی کاغذ و بدهید قبول نمیکند بنویسند بالجمله بعد از بیاس از معتمد خاقان هر دو قنصل بجانب قم حرکت میکنند بعد از ورود آنها یقم سردار اسعد بانجمن سعادت استانبول تلگراف میکند و تکلیف مذاکره با آنها را میخواهد از طرف انجمن جواب داده میشود گوش دادن بحرف قنصولها موجب ندامت خواهد بود آنها حق مداخله در این کار ندارند اعتنا نکنید و جواب بدهید برای اجرای مشروطه و افتتاح پارلمان تهران میرویم رسمیت هم نداریم اگر سخنی دارید بوزارت خارجه بگوئید و در نهایت شتاب خود را تهران رسانیده کار را تمام کنید و گرنه بدانید مملکت رفته و عاقبت بسی وخیم است اینستکه مذاکرات قنصولها نمر پنجشنبه بالاخره سردار اسعد با آنها میگوید شما رسماً بمن بنویسید ما مانع از

تجدید حیات انجمن سمادت

حرکت شما بتهران هستیم مانخواهیم رفت آنها ننویسند و مایوسانه باصفهان مراجعت میکنند .

اردوی قم از بختیاری وغیره متجاوز از سه هزار نفر میشود از پیاده و سواره خلیج هم بآنها ملحق میشود بریاست معتضد نظام خلیج از بروجرد وهمدان هم جمعی در تحت ریاست سید عبدالعظیم خان طباطبائی مجاهد وعباسخان چناری ملحق شده روز یازدهم جمادی الثانی مقدمه آنها از قم بمنظریه میرود روز دوازدهم سردار اسعد خود بار دو میرسد از تهران سعدالدوله تلگرافاً التماس میکند ومهلت میخواهد یکروز مهلت میدهندکاری صورت نمیگیرد حرکت میکنند رو بتهران در اینوقت خیر میرسد سردار محتشم غلامحسین خان در بختیاری بخیال مخالفت بابنی اعمام مجاهد خود افتاده با برادرش امیر منعم که در تهران طرفدار شاه است موافقت میکند ولی طولی نمیکشد که مصلحین میان افتاده آنها اصلاح میدهند وسردار محتشم هم با یک اردو روانه تهران میشود اردوی دوم بختیاری هم روز دوازدهم جمادی الثانی ۱۳۲۷ بریاست معظم الملك پسر اسفندیار خان سردار اسعد روانه میشود وباید دانست که در اصلاح حال خوانین وتحریک آنها در حرکت نمودن بتهران و فراهم آوردن موجبات موفقیت ملیون شکراله خان معتمد خاقان داد غیرتمندی و جوانمردی را میدهد.

فصل سیزدهم

فتح تهران و تبدیل سلطنت

در این مقام چند کلمه از شرح حال و عاقبت توقف خود در استانبول بنویسم بعد از آن بشرح عنوان پیردازم در این ایام ایرانیان در صدد میشوند دبستان ایرانیان را که در حال ناتوانی است تقویتی نمایند و از بودن نگارنده در این شهر استفاده نمایند این مکتب سی سال متجاوز است تأسیس شده اوائل بواسطه معلمین قابل که داشته از قبیل میرزا حبیب اصفهانی و میرزا آقاخان کرمانی و دیگران و بواسطه اهتمامی که حاج میرزا محسنخان مشیرالدوله سفیر کبیر مینموده رونقی یافته و بعد بدست اشخاص بیخبر افتاده است اساسش را خلل رسانیده اند تنها حاج رضاقلی نام خراسانی که پیرمردی است از مردم دوره سابق و مدیر این مکتب است بهمت خود نگذارده در این مکتب بسته شود اوائل ورود من باستانبول دلم خواست کمکی باداره دبستان بکنم ولی بجهانی صورت نگرفت این ایام باصرار بعضی از تجار اقدام شد مجمعی کردند از تجار و در آنجا هشت نفر را انتخاب کردند که مالیه مکتب را اداره کنند و چند نفر را انتخاب کردند که پروگرام آنجا را مرتب سازند من هم هرچه توانستم از گفتن و رفتن و دیدن و شنیدن و نوشتن پروگرام مناسب روزگار حاضر کوتاهی نکردم و قراردادند مدیر قابلی برای آنجا انتخاب که از اوضاع معارف عثمانی یاخبر باشد و علم و دانش اداره کردن مکتب را دانسته باشد لهذا محمد توفیق بیك از تربیت شدگان مکتب عثمانی را که مردی ایرانی الاصل است و سالها در خدمت بدائرة معارف عثمانی عمر خود را صرف نموده برای انجام این خدمت و مدیری مکتب انتخاب میکنند در سرگذشت این جوان که بمدیر دستان نامزد شده چند سطر است که از استبداد سلطانحمید حکایت مینماید و آن اینست که سلطانحمید تقریباً بیست سال پیش از این تاریخ بوالی بصره مینویسد چند نفر از اولاد جوان عثمانی که شیعه

فتح تهران و تبدیل سلطنت

مذهب و دارای هوش و ذکاوتی باشند از بصره باستانبول بفرستد که آنها را در مدارس طلاب فقه و اصول خوان بدست علمای اهل سنت و جماعت بسیارند تا برور زمان تغییر مذهب داده سنی بشوند و بدیار خود برگشته مردم شیعه مذهب آن دیار را بطریقه سنت و جماعت دعوت نمایند بدیوبی است اختیار این سیاست در بصره بواسطه نزدیکی آن بایران و آمد و شد مردمش با ایرانیانست والی بصره این جوان و چند تن دیگر را را باستانبول فرستاده بحضور سلطان میروند سلطان بآنها مهربانی نموده بهر يك اعامی میدهد و بتوسط شیخ الاسلام یکی از مدارس طلبه نشین در سلك طلاب داخل میشوند و گرفتار بدبختیهای بسیار میگردند و بالاخره این جوان بعد از دو سال که وقتش بیطالت میگذرد بوسائلی از آن ورطه خلاصی یافته در مصر بتکمیل علوم میپردازد و در مراجعت ببصره باز گرفتار استبداد عبدالحمید شده او را بقسمونی تبعید مینمایند اکنون که مملکت مشروطه شده و مقصرین سیاسی آزاد شده اند باستانبول آمده است و هم در این مقام مناسب است از گفته ارفع الدوله سفیر کبیر ایران در استانبول واقعه‌ئی بنویسم ارفع الدوله میگوید اوائل جلوس محمدعلی شاه بر تخت سلطنت ایران روزی از طرف سلطان حمید احضار شدم بسرای یلدوز رفته سلطان بتوسط منشی حضور خود هجرمانه بمن پیغام میدهد تو باید باتلگراف رمز محمد علی شاه بگوئی پنجاه هزار لیره پول و ده هزار نفر قشون در تهران بشما تسلیم میکنم که بواسطه آن زور و زر مشروطه بازی را از ایران براندازید ارفع الدوله میگوید جواب دادم این تلگراف فاش میشود و صلاح نیست بالاخره قرار شد کتبا باو اطلاع بدهم شرحی نوشتم و صورت عریضه خود را با قبض رسید پستخانه برای سلطان فرستاده و در خارج هم شرحی بمحمدعلی شاه نوشتم فریب این حرفهارا نخورید که برای شما عاقبت خوشی نخواهد داشت بهر حال اینگونه صحبتها میانه سلطان حمید و محمدعلی شاه بوده است و محمد علیشاه بمساعدت سلطان حمید مستظهر بوده چنانکه از پیش نکارش یافت بالجمله در این ایام هر چه توانستیم تلگرافاً مجاهدین ملت را تشویق و ترغیب کردیم از مخالفت روس و انگلیس ترسند و دست از اتمام کار تهران نکشند ولی بواسطه هجوم واردات خارجی و داخلی فوق العاده نگران بودیم و گاهی اخبار یأس

آمیز می‌رسید و مخصوصاً از بابت عساکر روس که از راه قزوین رو بتهران می‌رفتند کمال نگرانی را داشتیم که اگر قبل از ورود مجاهدین بتهران آنها برسند کار صورت دیگر پیدا خواهد نمود در اینحال بباغالی خبر رسمی رسید که مجاهدین وارد تهران شدند و سپهدار و سردار اسعد در عمارت بهارستان ورود کردند و هابین دولتیان و مجاهدین در شهر جنگ است دو روز بعد خبر خلع محمد علی و نصب ولیعهد و نیابت سلطنت عضدالملک و وزارت جنگ سپهدار اعظم و وزارت داخله سردار اسعد حاج - علیقلی خان بختیاری رسید و بجانهای افسرده ما روحی تازه دمیده شد و ساعت بساعت خبرهای خوش از تهران می‌رسید و تلکرافات از اطراف بانجمن سعادت در بشارت این مژده می‌آمد و مقارن شد این حال با دهم تموز که روز اعلان حریت عثمانیان است و جشن بزرگ ملی آنها ایرانیان استانبول در سفارت ایران و در انجمن سعادت و در خانوالده که مجمع ایرانیان است سه شب جشن مفضل گرفتند و شب اول مخصوص موقیبت احرار ایران بود و شب آخر برای شرکت با جشن عثمانیان و در اینموقع اختلاط و امتزاج و مرادۀ فوق‌العاده میان عثمانیان و ایرانیان حاصل شد که پیش از این دیده نشده بود از مجامع ملی عثمانی و مکاتب و مدارس در جشن ایرانیان شرکت کردند و اظهار همدردی و اتحاد نمودند و فتح ملی ایران را عثمانیان برای خود فوز عظیم میدانند.

خلاصه بعد از فتح تهران طبعاً بایستی نگارنده بایران روانه شوم خصوصاً که از طرف عضدالملک نائب السلطنه و دوسردار محترم فاتح تلکرافاً احضار می‌گردم ولی بدو سبب در مراجعت عجله نمیکنم یکی آنکه مدتی است با مرکز جمعیت اتحاد و ترقی بتوسط طلعت بیگ نائب رئیس مجلس مبعوثان مشغول مذاکره عقد اتحادی هابین ملیون ایران و جمعیت مزبور هستم و با تعیین سه نفر از آنها و سه نفر از ما و نبودن جلسات متعدد قرارداد مزبور نوشته شده مشغول اتمام آن هستم می‌خواهم آن کار با آخر برسد و روانه شوم دوم آنکه میل دارم یکی دوماه در پاریس و برلن لندن توقف نموده اشخاصی را که ملاقات آنها را لازم میدانم دیده بر اطلاعات خود افزوده بعد از آن بایران روانه شوم در این حال خبر می‌رسد مهدیقلیخان مخبر السلطنه

فتح تهران و تبدیل سلطنت

حاکم آذربایجان شده از برلن باستانبول میآید نظر بسوابق دوستی که با او دارم روزی چند با او در استانبول میمانم و در باب کارهای سرحدی و زحماتی که برای اتحاد با عثمانیان کشیده شده و اکنون وقت نتیجه گرفتن است صحبت میدارم و او را با رئیس اکراد سرحدی شیخ عبدالقادر ولد شیخ عبیدالله که در زمان سلطنت عبدالحمید تبعید بوده و اکنون در استانبول در میان جمعیت اتحاد و ترقی مقامی دارد آشنا ساخته راجع بمسائل سرحدی وعده میدهد مساعدت کند تا بسهولت تسویه گردد روزی با مخبر السلطنه و همسفرش نشستیم در روزنامه صباح خبر قتل شیخ فضل الله نوری بدست مجاهدین خوانده میشود نگارنده از شنیدن این خبر خوشحال نمیشوم زیرا عاقبت این کار را برای ایران خوب نمیدانم و تصور میکنم اینگونه تقدیر و بهادر بک ملت یسواد متعصب که علی رؤس الاشهاد یکی از رؤسای اول روحانی را بجرم مخالفت با حکومت ملی بدار بزنند آنهم بدست مجاهدین ارمنی و گرجی و غیره عکس العملهایی تولید می نماید که بضرر مملکت و ملت تمام میشود عقیده خود را بدو شخص مزبور گفته آنها نیز بانگارنده اظهار توافق نظر مینمایند خصوصاً که روسها هم از طرفداران محمد علی شاه خصوصاً از شخص شیخ حمایت میکردند و معلوم نیست نتیجه این اقدام بی تفکرانه مجاهدین تهران چه خواهد بود خلاصه مخبر السلطنه روانه آذربایجان میشود مهاجرین دیگر از قبیل معاضد السلطنه دهخدا و غیره بایران روانه میشوند کار قرارداد با عثمانیان تمام میشود و یک نسخه از آن برای امضای مرکز جمعیت اتحاد و ترقی بسلاویک میرود و نسخه دیگر برای امضای رؤسای روحانی ایرانی بنجف فرستاده میشود و مقرر میگردد پس از برگشتن هر دو نسخه آنکه با امضای رؤسای روحانی است تسلیم جمعیت اتحاد و ترقی شود و آنکه با امضای آنهاست برای نگارنده بتهران بفرستند که بمجامع ملی داده شود در این حال نگارنده هم مصمم مسافرت باروین و مراجعت بایران میگردم روز دوم شعبان یک هزار و سیصد و بیست و هفت (۱۳۲۷) از استانبول بجاناب وین روانه شدم از سرحد عثمانی گذشته آثار تمدن اروپا کم کم پدیدار شد در مقابل صوفیاترن توقف کرد پیاده شده نگاهی بشهر مزبور نمودم که مانند طفل تازه متولد شده در نشو و نما سریع است از آنجا گذشته

خاك صربستان را طی نموده بود ایدست کرسی مملکت هنگری وارد میگردم دوسه روز توقف کرده آن شهر زیبا را تماشا کرده از هوا وصفای کنار رود دانوب لذت برده موزه‌های نقاشی و غیره آن شهر را دیده زان پس روانه پاریس می‌شوم اگر بخواهم باوضاع واحوال ملکهای معظم اروپا و بترقیات معیر العقول این قطعہ خوشبخت دنیا اشاره نمایم طولانی میشود لهذا بیک جمله قناعت کرده میگذرم و آن اینست که اوضاع شهرهای بزرگ اروپا را باید دید و سنجید نه آنکه خواند و شنید.

در پاریس جمعی از ایرانیان را که در رشته‌های علمی و اقتصادی کار میکنند ملاقات مینمایم محمد بن عبدالوهاب قزوینی که از فضایی ایرانست و در جلد اول این کتاب در فصل نامبرده شده میبینم سالهاست در این پایتخت معظم اقامت کرده بنگارش آثار تاریخی ایران و تکمیل اطلاعات خویش مشغول است و هم مستشرق معروف پروفیسور ادوارد برون را در خدماتی که بآثار ادبی ایران میکند مساعدت مینماید از محصلین ایرانی که اکنون در این شهر هستند چند تن را ملاقات میکنم که یکی از بهترین آنها علیخان تهرانی اصفهان است که تحصیل طب مینماید بعد از دو هفته توقف پاریس و دیدن جاهای مهم روانه لندن شده در لندن بوسط میرزا مهدیخان مشیر الملک وزیر مختار ایران جاهایی که بدون اجازه دولت نمیشود دید از قبیل رصدخانه بزرگ انگلیس و مدرسه اطفال بی پدر و غیره را ملاحظه مینمایم و هم مستشرق محترم ادوارد برون را که مدت‌هاست میخواهم بینم ملاقات کرده بتوسط او بابعضی از رجال محترم انگلیس و نمایندگان مجلس شورای ملی انگلستان آشنا شده بر سیاست کنونی انگلیس در ایران تا آنجا که ممکن است پی برده شود پی میبرم و بر آگاهییم افزوده میشود و میفهمم که ایرانی برای خلاصی از چنگال سیاست بازی انگلیس صبح زودتر از اینکه اکنون از خواب برمیخیزد باید برخیزد بعد از آن از لندن بیاریس آمده ببرلن روانه می‌شوم و این پایتخت معظم را هم مانند دو پایتخت دیگر بمساعدت ایرانیان رسمی و غیر رسمی مشاهده نموده در این شهر باد کتر رزن یسکی از رجال دانشمند آلمان که خود و خانمش مدتی در ایران بوده زبان فارسی میفهمند و میگویند و او خود از آثار ادبی زبان ما اطلاع کافی دارد آشنا می‌شوم بعد از ده روز

فتح تهران و تبدیل سلطنت

توقف در برلن و تماشای آن شهر قشنگ یا قشنگترین شهرهای اروپا از راه ورشو بطرف بادکوبه روانه میشوم روز نوزدهم شهر رمضان اذان صبح وارد پطرسکی میشوم و از پطرسکی با درشکه بجانب تمرخان شوره روانه میگردد صحرائی خشک بی زراعت ویرانه که يك گردنه مرتفعی راهم شامل است فاصله میان پطرسکی است و تمرخان - شوره درشکه در مدت پنجساعت در رفتن و چهار ساعت و نیم در مراجعت در حرکت است چند ساعت از روز برآمده بخانه ملا عبدالرحیم طالباف که سر راه واقع است میرسم و چون بی نهایت شوق ملاقات او را دارم از این مسافرت فوق العاده و بی سابقه فکر و خیال خوشوقت میگردد در خانه جوانی ایستاده است از او سراغ میگیرم میگوید خانه ملا اینجا است در این حال پیرمردی که موی سر و صورتش سفید است و محاسن خود را زده دور چشمش آنار شکستگی ظاهر کلاه سیاهی بر سر و لباس قفقازی سیاه در بردارد از خانه بیرون آمده تادم درشکه مرا استقبال میکند من از درشکه فرود آمده خود را معرفی مینمایم با کمال بشاشت و خرمی مرا میپذیرد و بی دربی میگوید چقدر انتظار دیدار شمارا داشتم و چه بد میشد اگر مرا ملاقات نکرده میرفتید خلاصه مرا در اطاق تحریر خود مینشانند از زن خود که زن عاقله مهربانی است معرفی مینماید سراغ میگیرم که احمد موهوم در سر کدام میز مینشست (۱) و از شما آن سئوالات را مینمود اشاره میکند بهمان میز که رویه آن ماهوت سبز مستعمل است میگویم بر سر همین میز منم آمدم بجای احمد بنشینم و از شما در حال کار ملك و ملت ایران و صلاح حال و استقبال وطن خویش مشورت نمایم طالباف اظهار مهربانی کرده شروع بصحبت مینماید اولاً قدری از مسافرت ایران که بر او وارد شده بودند خاصه کسانی که بعد از خرابی مجلس ملی تهران متواری شده بتمرخان شوره رفته مهمان او شده اند شکوه مینماید که در ازای محبتهای من بآنها در حق من جفا کرده نسبت استبداد بمن دادند و مرا اعیان پرست ناهیدند من او را دلداری میدهم و میگویم شما نباید از این حرفها آزرده خاطر بگردید این مردم همینکه مقصدی داشته باشند و انجام نگرفته باشد دیگر ملاحظه نمیکند و هر چه بخواهند میگویند

(۱) اشاره بکتاب احمد تألیف طالب اف است که در جلد اول ذکر شده .

فصل سیزدهم

و بالجمله باین حرفها قدری اورا بحال میآورم

طالب اف در دوره استبداد مورد توجه صدور و رجال دولت ایران بوده است از مسافرین ایرانی که بروسیه میرفته اند اشخاص محترم اورا ملاقات کرده اند و به آنها مکاتبه داشته از اینجهت شرح خصوصیت هائی را که با آنها داشته مکرر نقل میکند این است که قدری بذهن میزند که شاید هواخواه اعیان و بزرگان باشد یعنی جاه طلبی داشته باشد ولی اینطور نیست طالب اف اعتقادش اینست که امین السلطان در سفر آخری که بایران آمد نیتش در باره ملت صادق بود و جز قصد اجرای مشروطیت مقصدی نداشت شاید هم در هنگام عبور از بادکوبه حقیقه در این خیال بوده است چنانکه در جلد دوم این کتاب اشاره نموده ام و چون بریاست رسید تغییر حال حاصل کرده باشد. بهر صورت مسافرین ایرانی طالب اف پیرشکسته را بزخم زبان که حضورا و غیابا باو زده آزرده خاطر نموده اند ولی من هرچه توانستم باو مهربانی کرده از او دلجوئی مینمایم زیرا که نگارشات ساده عوام فهم طالب اف در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه و دوره سلطنت عظمی الدینشاه بسی موجب بیداری ایرانیان گشته بگردن عموم ایرانیان حق دارد خلاصه در ضمن صحبت معلوم میشود طالب اف بواسطه دلتنگی و افسردگی که حاصل نموده رفته رفته از اصلاح امور ایران هم یأس حاصل کرده است اما من با دلایلی که دارم بر او ثابت میکنم که کار ایران اصلاح شدنی و چاره پذیر است و بالاخره تصدیق میکند که اگر باین صورت که تو در عالم خیال نقشه کشی مینمائی شروع و اقدام شود کارها اصلاح شود پیشرفت مینماید ولی باید دید آیا خواهند گذارد که شما این نقشه را اجرا کنید یا خیر.

خلاصه ۲۷ ساعت در خانه طالب اف میمانم از خودش و خانم محترمش نهایت مهربانی و مهمان نوازی بظهور میرسد و از کمی زمان توقف من اظهار دلتنگی مینمایند روز بیستم ماه رمضان بعد از ظهر به بطرسکی مراجعت نموده روانه بادکوبه میگردد در ورود بیادکوبه بواسطه آنکه اوضاع اروپا چشمم را پر کرده است شهر بادکوبه را کوچک دیده گاهی شبهه مینمایم که آنجا بادکوبه باشد خلاصه رفته رفته بوی ایران بپوشانم میرسد یعنی يك مشت مردم گدای گرسنه برهنه در میان اجنبیان آن شهر دید

فتح تهران و تبدیل سلطنت

میشوند که نامشان شیعه اننی عشری است و رنگ رخساره آنها در چشم نظاره کنان احوال پریشان هموطنان عزیز را جلوه گر میسازد چهارروز در باد کوبه توقف نموده عمده مقصود ملاقات رؤسای فرقه مجاهدین از اجتماعيون عاميون است میخواهم بواسطه زحمتی که در پیشرفت مشروطیت ایران تحمل نموده اند از آنها تشکر نمایم و هم از خیالات آتیه ایشان مستحضر شده در باره بعضی از این فرقه که در تهرانند و در کارها مداخله دارند صحبت بدارم مقارن روز ورود من بیاد کوبه میرزا علی اکبر خان بهن که از جوانان تربیت شده است و چنانکه در فصل اول نگارش یافته چند سال پیش او را بمدیبری و معلمی مدرسه سعادت این شهر از تهران فرستاده ام از تهران وارد باد کوبه میشود بملاقات او خرسند میگردد و از او کسب اطلاعاتی میسایم و میفهمم مجلس عالی تهران بهیئت مدیره مبدل شده محل نفوذ چند نفر از رفقای تندرو من گشته است که رئیس آنها آقا سید حسن تقی زاده است و تقریباً ترتیبی که در مجلس شورای ملی سابق بود و در جلد دوم این کتاب نامش را هیئت نافذ گذارده ام باز در کار آمده جمعی از وکلای مجلس با آنها طرف گشته اسباب کشمکش فراهم شده است و این هیئت نافذ با سپهدار اعظم هم که رئیس الوزراء و وزیر جنگ است طرف شده اند و اسباب چینی مینمایند از این وقایع که شنیده میشود خاطر مافسرده میگردد زیرا تجارب گذشته بدی عاقبت این ترتیب را پیش چشم من جلوه میدهد و میدانم دستهای اجنبی هم این آتش را بدست تحریک و افساد باد زده شعله ور میسازند از طرف دیگر میدانم ایرانیان استانبول و اروپا اظهار دلتنگی از تقی زاده مینمایند و حالا این اخبار که با آنها برسد اثر خوش نخواهد بخشید .

بالجمله در این فکر و خیال هستم که جمعی از وکلای آذربایجان از راه جلفا وارد باد کوبه میشوند و در همان هتل که من هستم ورود مینمایند با آنها ملاقات نمودم و دانستم هنوز طول دارد تا ما اشخاص قابل اداره کردن مجلس شورای ملی داشته باشیم چه اولاً اشخاص قابل این مقام را کم داریم و اگر داشته باشیم هم چون هنوز اغراض شخصی در کار است نمیتوانیم اشخاصی را که بالنسبه قابلیت دارند انتخاب نمایم .

بالجمله در باد کوبه باروسای فرقه اجتماعيون عاميون ملاقات میکنم و نظریه

آنها را میفهم که میگویند باید شروع بساختن نمود که مملکت یش از این تاب تحمل انقلاب ندارد و مخصوصاً از من میخواهند که در ورود بهتران از اغراض شخصی جلوگیری نموده نگذارم از انقلابیون حرکتی که نامساعد با اوضاع مملکت و اقتضای وقت باشد بروز نماید و هم از من میخواهند که با آقا سید عبدالله بهبانی اگر بهتران آمد بگویم نه کسی را روی مسند روحانیت خود راه بدهد و نه پارا از گلیم خویش درازتر نماید یعنی در سیاست دخالت نکند و تنها امور روحانیت را اداره نماید خلاصه یکروز مسافت بحر خزر را طی نموده صبح روز ۲۸ رمضان وارد انزلی میشوم اوضاع خراب انزلی باندازه‌ئی بچشم ناپسند میآید که از تقریر آن عاجز هستم در وقت رفتن از انزلی هم خرابی آنجا را نوشته‌ام ولی چون حالا از دنیای آباد مراجعت مینمایم دیدن این ویرانی‌ها بر من ناگوار است خاصه که بندر محل تردد مسافری اروپائی و سفرای اجنبی است کسانیکه در شهرهای آباد نشوونما نموده‌اند وقتی باین خرابه‌ها میرسند ما را چه مخلوقی میخوانند خلاصه ساعتی در انزلی توقف میشود و بعد در یک کشتی کوچک بخاری که متعلق بایرانیان است و تا نصف بیشتر مرداب حرکت میکند نشسته بجانب رشت روانه میشویم در هنگام عبور از انزلی در سال گذشته از راه غازیان که روسها شوسه نموده‌اند رفته و هیل داشتیم راه پیله بازار را یعنی مرداب معروف انزلی را هم دیده باشم اینست که از این راه آمدم اولاً وضع طبیعی مرداب انزلی فوق العاده جالب نظر است زیرا باندک تصرف میشود یکی از دریاچه‌های با صفای دنیا و نزهتگاه سیاحان اروپا و آمریکا بوده باشد و سالی مبلغی فائده بدولت و ملت بدهد دهنه مرداب را که محل اتصال بیخزر است باید پاک نمود تا کشتی بتواند داخل مرداب شود و در خود مرداب بواسطه گل کشی راه گردش کشتیهای کوچک را در اطرافش باز کرد و بالاخره میباید بشود کشتیها مال التجاره را در پیر بازار فرود آورند این تصورات در خاطر من جلوه گرفته از طرفی فائده‌هاییکه از این مرداب میتوان بدست آورد و از طرف دیگر خرابی و بی‌وضع کنونی آنجا را مبینم و ملاحظه میکنم چگونه ملت جاهل ما از بردن آن فواید محروم است و هنوز نتوانسته چند قائق بخاری کوچک برای حرکت مسافری در این مرداب دایر کند نتوانسته پیر بازار را که محل

فتح تهران و تبدیل سلطنت

عبور و مرور مسافرین اروپائی است از صورتیکه يك طوليله دهاتی کثیف شباهتش بیشتر است تا يك بندر در آورند که موجب این درجه افتضاح نبوده باشد بدیهی است تمام تقصیر بگردن دربار و درباریان و دولت و دولتیان است که ب فکر همه چیز هستند مگر ب فکر آبادی مملکت و ترقی و تعالی آن بس از آمدن تا نصف مرداب دیگر بواسطه گل ولای ممکن نبود آن کشتی کوچک حرکت کند ناچار از آنجا بقایق منحوسی انتقال یافته قایقچیان از قایقشان کثیفتر را مخاطب ساخته نصیحت میکنم و میگویم عالم زنده شده است بحیات و شامه وطنان هنوز در خواب غفلت هستید چرا تغییر وضع نمیدهد چرا چند نفر باهم شرکت نمیکنید کسب و کار خود را بواسطه خریدن و ساختن قایقهای پاک تمیز رونق نمیدهید قایقچیان نگاههای تعجب آمیز بمن میکنند و ملتفت میشوم بزبان حال میگویند عجب مسافر پر مدعائی تو هم مثل هزاران اشخاص که میآیند و میروند و هیچ نمیگویند آمدی برو و در دسر مرده اما بظاهر با خنده تمسخر آمیزی حرفهای مرا تصدیق میکنند خلاصه از زیر بازار بازحمت در شکه بدست آورده روانه رشت میشویم در بین راه از پل چوبی مختصری عبور میکنیم که ساخت ایرانی و گیلانی بنظر نمیآید بی خیال از آنجا میگذریم و میرسیم باطاق کوچکی که در سر راه ساخته شده در شکه آنجا توقف میکند که باید باج داد باج چه ؟ باج راه - کدام راه راه از پیر بازار برشت این باج را کی میگیرد، روس، بجه مناسب بواسطه اینکه راه را ساخته است آنوقت معلوم میشود برای ساختن آن پل و ریختن چند تهریک در کنار راه روزی مبلغی راهدازی میگیرند چون راه غازیان را تصرف کرده اند نخواسته اند برای ایرانی راه دیگری باز باشد که بتواند آزاد برود و بیاید این است که این چند میل راه را هم جزو امتیاز خود نموده مبلغها فائده میبرند خلاصه برقای خود میگویم تهران که میرویم امتیاز پاک کردن مرداب و کشتی رانی آنرا میگیریم و این قطعه گیلان را يك قطعه سوئیس میسازیم این راه پیر بازار را هم تغییر میدهیم و دست روسها را هم از آن کوتاه مینمائیم چه میکنیم و چه میکنیم آنها هم با من همراهی میکنند و وعده مساعدت میدهند میگویم يك کمپانی برای آباد کردن انزلی و آستارا تشکیل میدهیم حاج زین العابدین تقی اف را شریک و او هم یکی از بسرهای خود را تبعه ایران مینماید

فصل سیزدهم

و کشتیها که در بحر خزر دارد باو میبخشد و سرمایه بزرگی بایران وارد میشود و علاوه فواید تجارتی و اقتصادی فواید سیاسی هم در این کار خواهد بود باین نویدها دل خود را خوش میکنیم و تصورات دور و دراز در این راه بخاطر میآوریم تا برشت میرسیم شهر رشت بواسطه آمد و شد زیاد خودی و بیگانه رو بآبادی میرود امام ردمش بواسطه بی معلمی از تمدن دورند رعیت گیلان اغلب پابرهنه راه میروند حمل و نقل میوه جات و غیره را بدوش خود منمایند چوبی بروی دوش میگذارند و بهر دوسر آن سبزی آویخته پراز میوه جات یا بقولات و غیره و این حمالی برای آنها زحمت بسیار دارد چند روز در رشت میمانم باغ سردار همایون را که در خارج شهر است و آقا بالاخان سردار افخم حاکم گیلان در آن باغ بدست رئیس مجاهدین سردار محیی میرزا عبدالحسین خان معز السلطان کشته شده میبینم معز السلطان برادری دارد میرزا کریم خان که اکنون در رشت است اگر چه سابقه آشنائی بامن ندارد ولی چون جوان بظاهر بافتوتی است هر چه میتواند بمن مهربانی میکند و چون روانه تهران میگردم در قزوین و اطراف آن عساکر روس را میبینم مانند قشون فاتحی در مملکت مفتوح رفتار میکنند بر تأثرات قلییم افزوده میشود زحمات چندین ساله وطنخواهان و دادن جان و مال و عرض خود در راه استقلال وطن و کوتاه کردن دست بیگانگان در برابر چشم مجسم شده بیش از پیش بزماداران امور مملکت که اینطور وطن خود را دستخوش بازی اجانب قرار دادند هزاران لعنت میفرستم.

فصل چهاردهم

تهران یا تأسف بی پایان

روز پنجشنبه هفتم شوال یکم زار و سیصد و بیست و هفت ه (۱۳۲۷) بتهران میرسم چه تهران یکپارچه آشوب و یک عالم پریشانی ملیون و آزادی طلبان که در اینوقت باید هر چه قوه دارند رویهم ریخته دولت مقتدری تشکیل بدهند توای تحلیل رفته مملکت را تجدید نمایند و لیاقت خود را برای اداره کردن کشور بعالمیان ثابت کنند دو دسته شده بجان یکدیگر افتاده اند و در عنوان اختلاف حزبی حیدری و نعمتی قدیم را تجدید کرده آشوب غریبی برپا نموده اند که عاقبتش بسی وخیم مینماید .

شرح اینحال را اگر بخواهم بنویسم ناچار باید توجه خوانندگان را بجانب قسمت آخر از جلد دوم این کتاب جلب نمایم تا خوب ملتفت شوند بزور اوضاع حاضر از کجاست از پیش نوشته شد در مجلس شورای ملی گذشته فرقه نافرذی بود از تندووان که با وجود اقلیت در هر کار مداخله نموده رشته امور را بدست خود گرفته بود و تا بیک اندازه هم ذیحق بود چون اکثریت از اوضاع دنیا بی خبر و حتی نه میدانست مشروطه چیست و محمدعلی میرزا برضد آن فرقه که در اقلیت کار اکثریت میکرد قیام نموده اسباب خرابی مجلس را فراهم آورد پیشقدمان آن فرقه چند نفر بودند که از آنها بود آقا سید حسن تقی زاده و کیل تبریز و کیل مزبور چنانکه نوشته شده پس از خرابی مجلس در سفارت انگلیس متحصن و در تحت حمایت انگلستان باروپا رفت و مدتی در اروپا ماند تا بعد از غلبه نمودن ملتیان تبریز بر قشون دولت خود را بتبریز رسانیده در انجمن ایالتی آنجا کار میکند تا تهران فتح گشته او هم بتهران میآید مجلس عالی که تشکیل میشود عضو میگردد و بدستیاری چند نفر از هم مسلکان خود مجلس عالی را بهیئت مدیره تبدیل مینماید مجلس مقتدر فعالی تشکیل میدهند و یکمده از کسان

فصل چهاردهم

را که حق یا ناحق جزو مجلس شناخته شده‌اند خارج نموده از هم مسلکان خود اشخاصی را وارد مینمایند هر کس زیر بار تبعیت میرود او را از خود دانسته کار میدهند و هر کس تبعیت نمیکند از کارها دور میشود از اینجا اختلاف کلمه و دوستگی شروع میشود و در نتیجه عملیات تقی زاده و رفقای او موجب رنجش خاطر جمعی شده عنوان مینمایند که او میخواهد از روی نقشه ناپلئون بناپارت رفتار کرده خود را بوسیله هیئت مدیره شاخص مملکت قرار بدهد و باینجا منجر میشود که جمعی از ملیون برضد تقی زاده و رفقای او قیام کرده جمعیت مخالفی تشکیل میدهند تقی زاده هم ناچار میشود بر جمعیت خود بیفزاید و هر کس را چه اهل و چه نااهل همینقدر که مطمئن شد از خیالات او تبعیت میکند بپذیرد و عمده کسانی که با تقی زاده همدست هستند و تشکیل فرقه بدست آنها میشود حسینقلیخان نواب - میرزا ابراهیم خان حکیم‌الملک - آقاسید محمد رضای شیرازی مدیر روزنامه مساوات - شاهزاده سلیمان میرزا - عبدالحسین خان وحیدالملک میباشند بنام انقلابیون آقایان جمعی از دوستان خود را بمردم تهران و ولایات مخصوصاً تبریز معرفی میکنند برای نمایندگی مجلس شورایی ملی بلکه بتوانند اکثریت مجلس را ببرند و در این کار سعی بلیغ میکنند دو نفر سردار فاتح تهران یعنی محمد - ولیخان سپهدار اعظم و حاج علیقلیخان سردار اسعد برضد این جمع میباشند و نمیکردند اقدامات آنهاچندان مؤثر واقع گردد خاصه که در مقابل آن جمع فرقه سیاسی دیگری در مسلک اعتدال تشکیل میشود ابوالحسنخان معاضد السلطنه - میرزا علیمحمدخان وزیرزاده - اسدالله خان کردستانی - ناصر الاسلام کیلانی - میرزا محمدصادق طباطبائی حاج میرزا علیمحمد دولت آبادی برادر نگارنده از پیشقدمان این جمع میباشند سپهدار اعظم رئیس الوزراء و وزیر جنگ است جمعی از مجاهدین هم با او همراهند و چون میانه تقی زاده و معز السلطان که رئیس مجاهدین است کدورت حاصل شده تقی زاده اسباب فراهم میآورد ریاست مجاهدین بامیرزا علیمحمدخان که از منسوبان خود او است بشود و باینوسیله قوت مجاهدین را بجانب حزب خود جلب نماید این کار سبب میشود که یکدسته مجاهد بامر مخفی سپهدار اعظم در مقابل این دسته تشکیل میشود در تحت ریاست معز السلطان رفته رفته میان تقی زاده و سپهدار اعظم که حامی

مجاهدین همز السلطانی شناخته میشود مخالفت شدید میگردد و برضد یکدیگر کار-
روائی میکنند و روز بروز عنوان دسته بندی قوت میگردد تقی زاده بنام مجاهدین
قققاز و فرقه اجتماعیون عامیون (سوسیالیست دمکرات) نفوذ کلمه خود را زیاد کرده
خود را بر دیگران مقدم میدانند و اشخاصی از وطن خواهان که از این شخصیت
دلخوش نیستند جداً برضد او کار میکنند و همه بر ضرر مملکت تمام میشود .

در اینحال از طرف مرکز اجتماعیون عامیون با کوبه اشخاصی بتهران آمده
بر عملیات تقی زاده اعتراض میکنند مخالفین هم قوت گرفته طولی نمیکشد که از
نفوذ کلمه این جمع کاسته میشود چون در مشروطه اول نگارنده جزو تندروان محسوب
میشده همه کس انتظار دارد ببیند در ورود بتهران با کدام حزب خواهم بود اما خیال
من اینست داخل هیچ حزب نشده خود را مصلح ذات‌الین قرار بدهم و هر دو طرف را
نصیحت کنم بلکه این اختلاف کلمه تا آنجا که بوحدت قوای ملی در مقابل مستبدین
ضرر میرساند بر طرف نشود و ملیون با همه اختلاف سلیقه که دارند در اساس باهم متفق
بوده باشند اینست که هر کس را میبینم نصیحت میکنم و باتحاد و اتفاق دعوت مینمایم
و هر طرف بخواهند از دیگری بدگوئی نمایند او را ملامت مینمایم و البته روحا بدادسته
اول موافق ترم تادسته دوم که آزادیخواه حقیقی در میانشان بسیار کم است و اگر کم
ویشی هم باشند خواه و ناخواه آلت دست مستبدینند .

روزی دوپس از ورود من سپهدار اعظم و سردار اسعد بملاقات من میآیند در
مجلس با آنها میگویم من عکسهای شما را در عمارتهای عالی دنیا دیده ام و مدالهای
شما را بر سینه‌های محترمی آویخته مشاهده کرده ام شرف و افتخار آن عکسها و آن مدالها
متعلق است بتمام ملت شما بزرگواران حق ندارید کاری بکنید که بشرف و افتخار آن
عکسها و مدالها بر بخورد و در همان مجلس از آنها وقت میخواهم تا در خلوت ملاقات
کرده عقاید خود را در باره کارهای اساسی وطن و در حق خود آنها آشکارا بگویم وقت
میدهند در خانه سپهدار اعظم هر دو سردار محترم را ملاقات کرده نگارنده در وسط
آنها نشسته دست هر یک از آنها را در دست گرفته میگویم این مجلس مایکی از مجالسی
است که در تاریخ ایران ثبت خواهد شد تاریخی که از شائبه غرض و مرض مبرا بوده

باشد و رفتار هر کس را چنانکه نموده و انمود کند شما هر دو را خوب میشناسید که سی سالست در مقصود مقدسی بر استی قدم زده‌ام و غیر از استقلال این مملکت و ترقی و تعالی آن مقصدی نداشته‌ام هر چه خواسته‌ام راجع به سعادت ملت بوده است شما دووا نفر زگر بر

هم امروز در خدمت
بمقصد دیرینه من حق
عظیم دارید ادای حق
شما بر هر وطن پرست
خیر خواه لازم است
چنانکه در مجلس
سابق گفتم من عکسهای
شما را در مجالس بزرگ
دنیا دیده‌ام و دوست
میدارم این شرف و
این افتخار برای شما
نه بلکه برای ملت باقی
بماند از این سبب باز بان
بیغرضی میگویم شما
برای حفظ شرافت خود
چه نقشه کشیده‌اید شما
نباید کار و شغل قبول
کرده باشید حالا دیگر
گذشته است و من سخت



سپه‌دار اعظم

میتروسم این شغل و کار
نگذارد آن شرف و افتخار برای شما باقی بماند میخوام بدانم خودتان چه فکری
کرده‌اید در وقتی که من این حرفه‌ها را با حرارت با آنها میگویم سردار اسعد سر تا پا

تهران یا تاسف بی پایان

گوش است و میشوند ولی سپهدار اعظم بعاتد و زرای قدیم در میان حرف زدن من گاهی کاغذ خوانی میکند و خود را مشغول میدارد نگارنده از این رفتار او کسل شده کاغذی را که در دست دارد گرفته روی میز میگذارم و میگویم حالا وقت کاغذ خوانی نیست حرف مرا بشنوید سپهدار اعظم از رفتار من که مخالف معمول و برخلاف انتظار او است بخود آمده برای شنیدن حاضر میشود نگارنده نصایح خود را با خرمیرساند و میگوید سخن من تمام شد تصور کنید که این سؤال و جواب را در یک کتاب تاریخ میخوانید اکنون آن جواب را که شما دوست میداشتید از طرف خود در کتاب بخوانید بمن بدهید.

سردار اسعد میگوید بلی ما ملتفت بودیم که قبول وزارت کردن شایسته نیست ولی ترتیب طوری پیش آمد که چاره نبود و اگر شما هم حاضر بودید تصدیق میکردید که ما قبول وزارت کنیم حالا هم مصمم استعفا دادن هستیم و پس از استعفا بایک قوه بی که در تحت اختیار ما باشد تا چندی نظارت بصحت اعمال دولتی میکنیم تا کارها در مجاری قانونی خود بیفتد سپهدار اعظم چون حال طفولیت دارد و زود از حالی بحال دیگر منقلب میگردد میگوید چه ضرر دارد الان استعفا بدهیم سردار اسعد جواب میدهد حالا موقع استعفاء نیست بلکه موقعش روز افتتاح مجلس است نگارنده هم او را تحسین کرده میگویم رأی همین است و باخوشحالی روانه میشوم و در ختم جلسه دوسردار فاتح را توصیه مینمایم که با هم اتفاق داشته باشید و از کمتر اختلاف نظر اجتناب نمائید تا سعادت مند باشید.

از این تاریخ تا افتتاح مجلس شورایی مجلسی مرکب از وکلای انتخاب شده موقه دائر است و باتفاق وزراء کار میکنند کارشان هم تا یک اندازه پیشرفت دارد فقط چیزی که موجب نگرانی است ضدیت تقی زاده و رفقایش با سپهدار و تابعینش میباشد و این نکته را هم نگفته نباید گذارد که میانه این دوسردار باطناً صفائی نیست در اینصورت مخالفین سپهدار از بی صفائی باطنی سردار اسعد با او استفاده کرده خود را بسردار اسعد نزدیک و باآتش اختلاف کلمه باطنی آنها بایکدیگر برای پیشرفت کار خود دامن میزنند مردم بیخبر تصور میکنند این کشمکش عارضی است و بزودی رفع خواهد شد ولی